کاهش ارزش "یوآن" چین و پیامدهای آن برای جهان سرمایه‌داری

نوشتهٔ رفیق پرابهات پاتنایک به **نقل از "دموکراسی توده‌ای"، نشریهٔ هفتگی حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست)، ۸ شهریور ۹۴**

توضیح رسمی تصمیم هفتهٔ گذشتهٔ بانک مرکزی چین در مورد جلوگیری نکردن از کاهش تقریباً ۴ درصدی ارزش "یوآن" (واحد پول چین) در برابر دلار آمریکا در سه مرحله، این بود که این حرکتی است به سوی آزاد گذاشتن بیشتر دستِ بازار در تعیین نرخ رسمی مبادلهٔ ارزی یوآن. اگرچه این توضیح تا حدّی بازارهای بورس سراسر جهان را تا حدّی آرام کرد، امّا باید گفت که کاهش ارزش پول چین وخامت بحران سرمایه‌داری جهانی را برجسته‌تر کرد.

برای اینکه این کاهش ارزش پول چین را در زمینه و شرایط درست آن بررسی کنیم، باید یادآوری کنیم که "نرخ وزنی ارز تجاری"(TWER)) یوآن از سال ۲۰۰۵ [ده سال پیش] تا پیش از رخدادهای اخیر تا ۵۰ درصد ***افزایش*** یافته بود. (توضیح اینکه نرخ مبادلهٔ ارزی در برابر سَبَدی از ارزهای گوناگون محاسبه می‌شود که ترکیب آنها بستگی به اهمیت هریک از ارزها در تجارت کشور مورد نظر دارد؛ در این سبد، هرچه اهمیت یک ارز در تجارت کشور مورد نظر بیشتر باشد، وزنهٔ آن ارز در این محاسبه بیشتر خواهد بود.) "نرخ وزنی ارز تجاری" یوآن حتّی به نسبت سال ۲۰۰۹، که خود شاهد افزایش عمده‌ای در ارزش یوآن بود، تا همین چندی پیش ۲۰ درصد دیگر افزایش یافت، که بدین معناست که کالاهای کشورهای دیگر در مقایسه با کالاهای چینی به‌نسبت ارزان‌تر می‌شدند، و دولت چین هم دربارهٔ آن کاری نمی‌کرد. این وضعیت به کشورهای دیگر، از جمله حتّی به آمریکا، امکان داده بود که رشد اقتصادی بیشتری داشته باشند، و این در حالی بود که هیچ کاهش قابل‌ملاحظه‌ای در میزان رشد اقتصادی خود چین دیده نمی‌شد، چون که به علّت رشد بادکنکی بازار دارایی [چه ثابت، مثل ساختمان و ماشین‌آلات و غیره، و چه جاری، مثل کالا] تقاضای داخلی آن کشور همواره در حال افزایش بود. به عبارت دیگر، افزایش ارزش یوآن تا حدّی محرّک اقتصاد دیگر کشورهای جهان بوده است.

رشد اقتصادی چین اکنون یک روند نزولی را آغاز کرده است. حباب بازار دارایی در چین ترکیده است و چین اکنون در صدد شتاب بخشیدن به صادرات برای کمک به رشد اقتصادی‌اش است، و به همین دلیل است که ارزش واحد پولش را [در برابر ارزهای خارجی و به‌ویژه دلار] کاهش داده است. همهٔ اینها بدین معناست که آن محرک اقتصادی که بقیهٔ اقتصادهای جهان تا کنون از آن بهره‌مند بودند (به علّت بالا بودن ارزش یوآن) دیگر موجود نخواهد بود، و البته این برای بحران اقتصادی جهان خبر بدی است. درست است که میزان اُفتِ ارزش یوآن در هفتهٔ گذشته هنوز خیلی قابل‌توجه نیست، ولی این کاهش که پس از تقریباً ۲۰ سال صورت می‌گیرد که طی آن نرخ یوآن هیچ کاهشی نداشته است، نشان از چرخش تازه‌ای در سیاست‌های اقتصادی چین دارد. بنابراین احتمال دارد که این کاهش ارزش اخیر یوآن پیش‌درآمد کاهش‌های مشابه در روزهای آینده باشد.

واکنش احتمالی کشورهای دیگر

امّا مهم‌تر از تأثیر این اقدام چین بر اقتصاد جهان، واکنش‌هایی است که این تصمیم چین احتمالاً در کشورهای دیگر به دنبال خواهد آورد. همین حالا، در پی کاهش ارزش یوآن، ارزش چندین ارز جهان، از جمله روپیهٔ هندوستان، در برابر دلار آمریکا کاهش یافته است. علّت این امر آن است که وقتی یوآن ارزشش را از دست می‌دهد، گمان دست‌اندرکاران و دلالان بازارهای مالی این است که کشورهای دیگر نیز مجبور خواهند شد ارزش پول‌شان را [در برابر ارز خارجی] کاهش دهند تا بتوانند هم در برابر رقابت چینی‌ها صادرات خودشان را حفظ کنند، و هم در برابر واردات چینی، از تولید داخلی‌شان محافظت کنند. در نتیجه، این دلالان که پیش‌بینی می‌کنند ارزش آن ارزها کاهش پیدا خواهد کرد، از معامله کردن با آن ارزها خودداری می‌کنند و به سراغ ارزهای دیگر می‌روند، و این خود موجب کاهش واقعی آن ارزها می‌شود. دولت‌های این کشورها نیز برای حفظ ارزش پول خود در برابر ارزهای خارجی مداخله نمی‌کنند چون که آنها نیز خواهان کاهش ارزش پول‌شان هستند تا بتوانند در برابر رقابت چینی‌ها دوام بیاورند. نتیجه این می‌شود که وقتی که ارزش پول چین کاهش پیدا می‌کند، ارزش بیشتر ارزهای جهان در برابر دلار آمریکا نیز کاهش پیدا می‌کند، همین‌طور که الآن به‌واقع شاهد آن هستیم.

امّا تا آنجا که به آمریکا مربوط می‌شود، اگر ارزش واحد پول آن [دلار] در برابر ارزهای دیگر افزایش یابد، میزان خالص صادرات آن کشور آسیب خواهد دید [چون کالاهایش به‌نسبت گران‌تر می‌شوند]، و این امر تأثیر منفی روی اشتغال و فعالیت‌های اقتصادی داخلی‌اش خواهد داشت. این اواخر فشار زیادی روی هیئت مدیرهٔ فدرال رِزرو آمریکا [به‌اصطلاح بانک مرکزی آمریکا]

ادامه در صفحه ۱۵

کمک مالی رسیده

به یاد شهدای فاجعه ملی	۵۰۰ یورو
به یاد تمامی جان باختگان فاجعهٔ ملی چمنی	۵۰۰ دلار
به یاد جانباختگان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی از تورنتو	۱۰۰ دلار

7 September 2015

حساب بانکی ما:
نام حساب: Iran e.V.
بانک: Berliner Sparkasse
کد بانک: 100 500 00
شماره حساب: 790020580
IBAN: DE35 1005 0000 0790 0205 80
BIC: BELADEBEXXX

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما
۰۰۴۹۳۰ ۲۳۶۲۹۷۲۷

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.
آدرس های پستی:
1. Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
2. B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK
آدرس های اینترنت و "ای–میل"
http://www.tudehpartyiran.org
E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 981
Central Organ of the Tudeh Party of Iran

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شماره ۹۸۱، ۱۶ شهریور ۱۳۹۴
دورهٔ هشتم، سال بیست و نهم

تراژدیِ پناه‌جویان، گواهِ محکومیتِ سیاست های امپریالیسم و اتحادیهٔ اروپا در دادگاهِ افکارعمومی جهان!

روندِ روبه‌رشدِ مهاجرت اجباری صدها هزار شهروند جنگ‌زده از سوریه، عراق، لیبی، سودان، سومالی، و افغانستان، و هم‌زمان با آن، برخوردها و سیاست‌های متناقض و بعضا غیرانسانی کشورهای اتحادیهٔ اروپا با این روند، در هفته‌های گذشته، در رسانه‌های همگانی جهان به‌طور چشمگیری مطرح شده است. تصویر دل‌خراشِ جنازهٔ کودکی سه‌ساله- شهروند کُرد سوریه- که گویا همراه مادر و برادرش در مسیر مهاجرت و رسیدن به جزیره‌یی در یونان، با غرق قایق‌شان، جانش را از دست داد و امواج دریا جسد او و مادر و برادرش را به ساحلی در دریای اژه افکند، ضربه‌یی بسیار تکان‌دهنده بر افکار عمومی اروپا و جهان وارد آورده است.

در صفحه ۷

گزارش مراسم گرامیداشت جانباختگان فاجعه ملی و بیانیه برگزارکنندگان آن در صفحه ۱۰

جنبشِ زنان، مبارزه‌ای در مسیر خواست‌هایِ مدنی در صفحه ۹

ورشکستگی صنایع، خصوصی سازی، آزادسازیِ قیمت‌ها، و منافع پایمال شده کارگران و زحمتکشان!

رژیم ولایت‌فقیه، در هفته‌های اخیر، در راستای احیای مناسبات با غرب، تحمیل برنامه‌هایی بسیار ارتجاعی به کارگران و زحمتکشان جان به لب رسیده کشورمان را آغاز کرده است. در شرایطی که میلیون‌ها نفر از زحمتکشان کشورمان بیکارند و درآمدِ کارگران شاغل نیازهای بیش از یک هفتهٔ آنان را تأمین نمی‌کند، برای جذبِ سرمایهٔ انحصارهای امپریالیستی- در جهت پیوند دادنِ اقتصاد کشور با سرمایه‌داری جهانی و تضمین بقای "نظام"- رژیم ولایت‌فقیه برنامهٔ "آزادسازی" اقتصاد و آزادسازیِ قیمت‌ها را با آهنگی تند به‌پیش می‌برد. سیاست‌های رژیم برای آزادسازیِ قیمت‌ها و اقتصاد، و در کنار آن‌ها، اثرهای مخربِ این سیاست‌ها بر معیشت زحمتکشان، موضوع این نوشته است.

علاوه بر وعده‌های فراوان انتخاباتی روحانی مانند: "پر کردن شکاف دستمزدی که طی سه دهه گذشته به‌وجود

ادامه در صفحه ۲

فساد ضد سازندگی، و بی تردید ضد انقلابی است! در ص ۱۲

تلاش ها برای گرم کردن تنور انتخابات، معضل انکار تجربه های دهه اخیر و ساختار استبدادی حاکم

با آنکه هنوز ماه ها به برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رژیم باقی مانده است کارزار گرم کردن تنور انتخابات آینده از سوی حکومت مداران کنونی و شمار معدودی از نیروها و فعالان سیاسی آغاز شده است که درخور تأمل است.

حسن روحانی، رئیس جمهوری حکومت اسلامی، در سخنانی که با واکنش فوری اصول گرایان، فرماندهان نظامی- انتظامی، نمایندگان مجلس و سخنگویان رسمی و غیر رسمی شورای نگهبان رو به رو شد، از جمله گفت: که هیچ نهادی نمی‌تواند دست به تایید یا رد جناحی صلاحیت نامزدهای انتخاباتی بزند. او گفت: "شورای محترم نگهبان ناظر است نه مجری. مجری انتخابات دولت است. دولت مسئول برگزاری انتخابات است و دستگاهی هم پیش‌بینی شده که نظارت کند تا خلاف قانون صورت نگیرد. شورای نگهبان چشم است و چشم نمی‌تواند کار دست را بکند، نظارت و اجرا نباید مخلوط شوند، باید به قانون اساسی کاملا توجه کرده و عمل کنیم".

محمد علی جعفری، فرمانده کل سپاه پاسداران در پاسخ صریح به روحانی این سخنان را "مغایر با اصول انقلاب و فرمایشات رهبر "دانست و هشدار داد که کسانی که می‌خواهند "روزنه‌های جدیدی را برای نفوذ بیگانگان در کشور بگشایند، بدانند هرگز اجازه‌ی رشد و پیاده سازی چنین تفکری را نخواهیم داد".

جعفری سخنان روحانی را "تضعیف ارکان مؤثر انقلاب مثل شورای نگهبان" دانست و با اشاره به پیروزی روحانی در انتخابات ریاست جمهوری قبلی گفت: "کسانی که از مسیر همین شورا و با بلندنظری و منش غیرجناحی اعضای آن، فرصت ظهور در عرصه مدیریت کشور را یافته‌اند، باید گفتار سنجیده‌تری داشته باشند".

حسن شریعتمداری و روزنامه کیهان نیز در عکس العمل به روحانی نوشت: "رئیس جمهور نیز روز گذشته وارد گود شد. برای شورای نگهبان تعیین تکلیف کرد و در اظهاراتی قابل تامل گفت دوره اول مجلس با نبود شورای نگهبان بهترین دوره بوده است"!

کیهان به روحانی یادآوری کرد که بر اساس اصل ۹۹ قانون: "اعلام نظر درباره صلاحیت

ادامه در صفحه ۶

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم "ولایت فقیه"!

ادامه ورشکستگی صنایع، خصوصی سازی و ...

آمده" است، علی ربیعی، وزیر پیشنهادیِ روحانی در آن دوره برای تصدی وزارت کار، در نشست خبری‌اش در ۱۹ مردادماه ۱۳۹۲، گفت: "جزو برنامه‌های صدروزهٔ خودم حل مشکلات برخی صنایع برای حفظ سطح اشتغال موجود است." ۲ سال بعدازآن تاریخ، در ۴ مردادماه ۱۳۹۴، رسانه‌های همگانی گزارش دادند: "مطابق آمار در سال گذشته ۱۴ هزار واحد تولیدی در شهرک‌های صنعتی تعطیل شده‌اند."

بنا بر گزارش خبرگزاری مهر، ۱ شهریورماه ۹۴، شاپور محمدی، معاون وزیر اقتصاد، از "انجامِ ۷ مکاتبهٔ رسمی با بانک برای بهبود رتبهٔ کسب‌وکار ایران" خبر داد، و افزود: "کارشناسان بانک جهانی با بررسی‌های انجام‌داده، بعضی از اصلاحات اعلامی وزارت اقتصاد را پذیرفته‌اند. به نظر می رسد که تعطیل شدنِ ۱۴ هزار واحد تولیدی در شهرک‌های صنعتی- تنها در سال ۱۳۹۳- از جملهٔ سیاست هایی باشد که مورد تایید نهاد های سرمایه داری جهانی قراگیرد. در رابطه با وعدهٔ ۲ سالِ پیش ربیعی مبنی بر "حفظِ سطح اشتغال موجود"، خبرگزاری مهر، ۲۱ مردادماه، دربارهٔ "بیکاری گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سالهٔ کشور در سال ۹۳" نوشت: "بیکاری مردان و زنان در این گروه سنی در برخی استان‌ها تا ۵۰٫۱ درصد نیز بالا رفته که این میزان تنها برای زنان در استان ایلام ۸۶٫۴ درصد است"، و خودِ ربیعی، روز ۳ شهریورماه، درنهایت، گفت: "ابزار اشتغال به‌طورکامل دراختیار وزارتخانه من نیست و من بارها خود را وزیر بیکاران نامیده‌ام." علی ربیعی، نه‌تنها به بی‌پشتوانه بودنِ وعده‌های سابق خود اعتراف می‌کند، بلکه صرفاً با "وزیر بیکاران" خواندنِ خود، به پویهٔ فریب توده‌ها ادامه می‌دهد. خبرگزاری مهر، ۸ شهریورماه، با اشاره به وزیر کار احمدی‌نژاد که گفته بود "نباید دربارهٔ بیکاری جوانان پاسخگو باشد"، نوشت: "علی ربیعی و وزرای کار قبل از وی هم که می‌گفتند مسئولیتی در زمینه اشتغال ندارند، برای اخذ رأی اعتماد از نمایندگان [مجلس] برنامه اشتغال‌زایی ارائه کردند و دربارهٔ سیاست‌گذاری در بازار کار سخن گفتند." روحانی نیز، روز ۷ شهریورماه، تحقق وعدهٔ ربیعی برای صدروز اول دولتِ خود جهت حل معضل اشتغال را هم، فعلاً به دورهٔ "پساتحریم" موکول کرد، و گفت: "در فضای پساتحریم، مشکل اشتغال حل می‌شود."

خبرگزاری مهر، ۲۱ اردیبهشت ماه ۹۴، به‌نقل از معاون وزیر کار، نوشته بود: "بیش از ۴۰ درصد اقتصاد کشور به‌صورت پنهانی و غیررسمی فعالیت دارند. ... در بخش غیررسمی اقتصاد ایران، نیروهای کاری خود را مجبور می‌کنند تا روزانه به‌جای ۸ ساعت کارِ تعیین‌شده در قانون، ۱۲ ساعت و تا ۱۶ ساعت نیز به‌صورت متوالی کار کنند، آنگاه نه‌تنها حداقل دستمزد [یعنی ۷۱۲ هزار تومان در ماه] مصوب شورای‌عالی کار را نگیرند، بلکه به دریافت ۴۰۰ هزار تومان رضایت دهند!...خبرگزاری‌های ایسنا و ایلنا، در دو گزارش دیگر، ۱۴ تیرماه و ۱۳ مردادماه ۹۴، نوشتند: "حقوق و دستمزدی که کارگران با شرایط فعلی می‌گیرند یک هفته دوام نمی‌آورد" و "بیش از ۶۰ درصد درآمد کارگران صرف هزینه‌های بخش مسکن می‌شود." درحالی‌که قیمت مواد غذایی و مواد موردنیاز زحمتکشان در ایران تقریباً هم‌سطح قیمت آن‌ها در کشورهای اروپایی است، خبرگزاری مهر، ۷ تیرماه ۹۴، نوشت: "بر اساس جدیدترین آمارها، حقوق هر ساعت کار یک فرد شاغل در بازار کار ایران ۳۷۱۱ تومانِ معادل ۱٫۱۲ دلار، استرالیا ۳۱۴۸۲ تومان، فرانسه ۲۷۱۹۲ تومان[است]. ... مشمولان قانون کار در ایران... یکی از کمترین میزان [دستمزد] را در بین کشوها دارند."

در حالی که دستمزد کارگران کفاف تأمین یک زندگی حداقلی را برای آنان نمی کند، زحمتکشان میهن ما در عین حال با افزایش قیمت ها و هزینه های زندگی نیز رو به رویند. خبرگزاری مهر در گزارشی با عنوان: "صدور قبوض نجومی گاز در راه است"، از گران شدن قیمت گاز خبر داد و مدیرعامل شرکت ملی گاز به خبرنگار مهر، ۶ شهریورماه ۹۴، گفت: "قیمت گاز گران نیست بلکه مشترکان بیش از حد نیاز مصرف می‌کنند."

در اوایل شروع به‌کار دولت روحانی، خبرگزاری مهر، ۲۱ آبان‌ماه ۱۳۹۲، نوشت: "هیئت اعزامی صندوق بین‌المللی پول، جلساتی را با مقامات ارشد...کشور برگزار کرد. تمرکز اصلی جلسات، بر... ضرورت پرداختن به چالش‌های سیاستی و ساختاری بلندمدت در کشور استوار بود. ... یکی از چالش‌های موردنظر، اعمال اصلاحات در یارانه‌ها بود." حالا باید دید پیامدهای اجرای قانون ضدملیِ "هدفمندی یارانه‌ها"- که "فاز اول" آن در

دولتِ کودتایی احمدی‌نژاد، و "فازهای دوم و سوم" آن در دولتِ روحانی که برآمده از مهندسیِ انتخابات ۹۲ است، اجرا شد- یا به‌عبارت دیگر، اجرای قانونی که به توصیهٔ "استکبار جهانی" و به‌منظور آزادسازیِ قیمت‌ها گذارده شده بود، چه اثرهایی بر معیشت زحمتکشان داشته است. بنا بر گزارش پایگاه خبری بهار نیوز، ۱۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۱، دولت احمدی‌نژاد، با صدور اطلاعیه‌یی در تاریخ ۲۷ آذرماه ۱۳۸۹، اعلام کرد: "در مدت پنج سال یارانهٔ کالاهایی چون بنزین، گازوئیل، گاز، نفت، برق، آب، گندم، شکر، برنج، روغن و شیر حذف شده و آن‌ها با قیمت بازارهای منطقهٔ خلیج عرضه می‌شوند... ۳۰ درصد از این درآمدها نیز به تولید کنندگان... تعلق می‌گیرد. ... توصیه بانک جهانی مبنی بر اختصاصِ یارانه به تولیدکنندگان و نه مصرف کنندگان نیز از دلایل این امر بوده است." قیمت هر مترمکعب گاز طبیعی قبل از اجرای قانون "هدفمندی یارانه‌ها"، ۱۳٫۲ تومان بود. بنا بر گزارش خبرگزاری مهر، ۶ شهریورماه، بعد از افزایش ۱۵ درصدی قیمت گاز خانگی در خردادماه سال جاری، قیمت گاز طبیعی زمستانی به "۹۶ تومان به ازای هر متر مکعب" و قیمت گاز تابستانی "به ۱۵۰ تومان رسیده است." به‌عبارت‌دیگر، فقط در مورد حامل‌های انرژی، قیمت بنزین افزایش ۱۰۰۰ درصدی، و قیمت گاز طبیعی خانگی زمستانی و تابستانی به‌ترتیب افزایش‌های ۶۰۰ و ۱۰۰۰ درصدی داشته‌اند. ممکن است این افزایش قیمت‌ها برای چپاول‌گران رژیم ولایت‌فقیه قابل‌توجه نباشد، ولی برای کارگرانی که با ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار در روز مبلغ ۴۰۰ هزار تومان در ماه درآمد دارند، و زنان کارگری که با کار در مطب پزشکان صرفاً درآمد ۲۰۰ هزار تومان در ماه را دارند، بسیار سنگین است. دولت‌های احمدی‌نژاد، در مقابل آزادسازیِ قیمت‌ها، با وعدهٔ پرداخت ۴۵ هزار تومان در ماه، وعدهٔ حقوق‌دار کردن تمام مردم را داد؛ و برای جبران افزایش سرسام‌آور قیمت حامل‌های انرژی، هر دو دولت‌های احمدی‌نژاد و روحانی، وعدهٔ پرداختِ ۳۰ درصد از درآمدهای حاصل از اجرای "هدفمندی یارانه‌ها" به تولید را دادند. برای نمونه، نوبخت، سخنگوی دولت روحانی، به ایسنا، ۲ بهمن‌ماه ۱۳۹۲، گفت: "از ۶۳ هزار میلیارد تومان درآمد حاصل از هدفمندی یارانه‌ها در سال ۹۳، سهم تولید حداقل ۱۰ هزار میلیارد تومان خواهد بود. درواقع این رقم به بخش تولید داده خواهد شد." نه‌فقط دولت ضدمردمی احمدی‌نژاد به وعدهٔ خود در مورد پرداخت سهم تولید پشت کرد، بلکه خبرگزاری مهر، ۱۶ خردادماه ۹۴، در مورد وعده‌های دولتِ "تدبیر و امید"، نوشت: "دو سالی می‌شود که رییس‌جمهور وعده داده تا مشکل تولید را حل کند، صنایع و تولید را از رکود خارج کرده و یارانه‌ای از محل هدفمندی به تولیدکنندگان بدهد که افزایش قیمت حامل‌های انرژی را جبران کند... اما دریغ که سرابی بیش برای تولید نبود." نتیجهٔ پشت کردنِ رژیم به‌وعده‌های‌شان، در هر دو دولت احمدی‌نژاد و روحانی، تعطیل شدنِ هزاران کارخانه تولیدی در زمان دولت احمدی‌نژاد و تعطیل شدن ۱۴ هزار واحد تولیدی فقط در سال ۱۳۹۳ در دولت روحانی بود. نتیجهٔ اجرای قوانین دیکته‌شده از سوی نهادهای امپریالیستی این است که، بنا به‌گزارش خبرگزاری ایسنا، ۲ خردادماه ۹۴، به‌نقل از یک اقتصاددان: "هم‌اکنون ۱۵ میلیون بیکار داریم... غالب این ۱۵ میلیون نفر جوان هستند." در رابطه با وعدهٔ رژیم به جبران افزایش قیمت‌ها با حقوق‌دار کردنِ تمام مردم و پرداختِ وجه نقدی ۴۵ هزار تومان در ماه، دولت "تدبیر و امید" از آغاز به‌کار خود، با ترفند، تشویق، و تهدید، تلاش کرد مردم را به انصراف از دریافت وجه نقدی قانع کند.

علی ربیعی، در نامه‌ای به مردم، روز ۲۸ اردیبهشت‌ماه ۹۴، نوشت: "ما مسئول تلاش برای تحقق عدالت اجتماعی هستیم و اصلاح شیوه فعلی

ادامه در صفحه ۳

ادامه کاهش ارزش «یوآن»...

بوده است که نرخ بهره را که در حال حاضر در پایین‌ترین حد ممکن و نزدیک به صفر است افزایش دهد، چون اقتصاد داخلی آمریکا قرار بود که "رو به رشد" داشته باشد و همه انتظار داشتند که فدرال رزرو نرخ بهره را در ماه سپتامبر [اواخر شهریور] بالا ببرد. ولی با وضعی که پیش آمده است، این افزایش نرخ بهره فعلاً باید به تعویق بیفتد چون هر افزایشی در نرخ بهره موجب می‌شود که انگیزه و تقاضا برای ذخیره و پس‌انداز دلار آمریکا بیشتر شود، که این خود سبب افزایش باز هم بیشتر ارزش دلار در برابر ارزهای خارجی خواهد شد، و در نتیجه، سطح فعالیت اقتصادی آمریکا را حتّیٰ تا زیر سطح کنونی (که متأثر از افزایش ارزش دلار با وجود نرخ بهرهٔ نزدیک به صفر است) پایین ببرد. [در نظام سرمایه‌داری، افزایش نرخ بهره موجب کاهش مصرف و سرمایه‌گذاری در جامعه، افزایش پس‌انداز بانکی، کاهش نرخ تورّم، بالا رفتن ارزش پول محلی، و در نتیجه کاهش صادرات و افزایش واردات می‌شود. به عبارت دیگر، افزایش نرخ بهره در مجموع موجب کاهش فعالیت اقتصادی در جامعه می‌شود.]

مشکل آمریکا این است که اگرچه می‌تواند افزایش نرخ بهره را به تعویق بیندازد، ولی برای جلوگیری از افزایش ارزش دلار بیشتر از این کاری نمی‌تواند بکند. نمی‌تواند نرخ بهره را از این که هست پایین‌تر ببرد، چون هم‌اکنون نرخ بهره در عمل در پایین‌ترین حدّ و نزدیک به صفر است. آمریکا به غیر از آنکه محدودیت‌ها و کنترل‌های آشکار و نهان بر واردات تحمیل کند، کار دیگری برای جلوگیری از اُفتِ فعالیت اقتصادی و میزان اشتغال نمی‌تواند بکند. به همین دلیل است که می‌بینیم آمریکا که در همهٔ این سال‌ها به چین فشار می‌آورد که بگذارد نرخ مبادلهٔ "یوآن" متناسب با فعالیت بازار بالا و پایین شود، حالا این طور به ستوه آمده و کلافه شده است، در حالی که چین دقیقاً همان کاری را کرده است که آمریکا همیشه می‌خواسته است! محاسبهٔ آمریکا این طور بود که "سیّال‌تر بودن" نرخ مبادلهٔ ارز چین "یوآن" متناسب با فعالیت بازار موجب افزایش نرخ یوآن در برابر دلار آمریکا خواهد شد که در نتیجه به آمریکا کمک خواهد کرد که گسترهٔ بازار فعالیتش را وسیع‌تر کند [چون دلار ارزان‌تر، یعنی صادرات بیشتر]. در حقیقت، حالا که باز گذاشتن دست بازار در تعیین نرخ ارز منجر به کاهش ارزش یوآن شده است، بسیاری از قانون‌گذاران آمریکایی از این پایان داستان به‌شدت ناراضی‌اند.

به این مسئله از زاویهٔ دیگری نیز می‌توان نگاه کرد. چین برای برانگیختن و افزایش رشد داخلی‌اش که از ترکیدن حباب بازار دارایی‌ها صدمه دیده است، سهم بزرگ‌تری از بازار جهانی را می‌طلبد. به این ترتیب، رقابت میان کشورها برای به دست آوردن سهم بزرگ‌تری از یک بازار جهانیِ کمابیش راکد، شدّت گرفته است. از یک سو، هیچ عاملی که به گسترش بازار جهانی کمک کند وجود ندارد، و ترکیدن حباب دارایی‌ها در چین نیز آخرین عامل کمک به گسترش بازار جهانی را از میان بُرد. از سوی دیگر، هر کشوری، از جمله چین، وارد مسابقه برای دست یافتن به تکّهٔ بزرگ‌تری از این بازار جهانی گسترش‌ناپذیر شده است. جای تعجب نیست که این وضعیت فقط می‌تواند رکود را وخیم‌تر کند چون نمونهٔ کلاسیکِ سیاست اقتصادی "رشد یک کشور به بهای کسادی کشور دیگر" است، همان‌طور که مشخصهٔ رکود بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ بود.

افزایش ارزش دلار

دو عامل دیگر نیز در این روند می‌توانند مؤثر باشند. یکی شکست سیاست شکنندهٔ ایجاد "انگیزه برای سرمایه‌گذاری" [در نتیجهٔ افزایش درآمد و تقاضا در مصرف داخلی] است. برای مثال، داشتنِ امکان فروش به چین، تا الآن، به نوعی انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بوده است. این عامل اکنون دارد از میان می‌رود. گذشته از این، نوسان قیمت ارزهای خارجی، که البته قیمت همه هماهنگ با یکدیگر بالا یا پایین نمی‌رود، محاسبهٔ میزان سودآوری را [برای سرمایه‌گذاران] بسیار دشوارتر، و در نتیجه ریسک سرمایه‌گذاری را بیشتر می‌کند. به همین علّت‌هاست که باز هم مثل همان سال‌های رکود بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ که سیاست "رشد یک کشور به بهای کسادی کشور دیگر" رواج داشت، امروزه نیز سیاست ایجاد "انگیزه برای سرمایه‌گذاری" موفق نخواهد بود و مسئلهٔ رکود و کسادی را پیچیده‌تر و شدیدتر خواهد کرد.

عامل دوّم این است که افزایش ارزش دلار باعث می‌شود که دلالان بازارهای مالی به‌جای خرید و ذخیره کردن کالاهای بنیادی یا مواد اوّلیهٔ راهبردی، دلار بخرند و ذخیره کنند. به همین علّت است که قیمت مواد اوّلیه در جهان که از قبل هم رو به کاهش داشت (که اثر آن در هندوستان، نرخ منفی تورّم بر مبنای شاخص قیمت عمده‌فروشی بود)، پس از کاهش ارزش یوآن با سرعت بیشتری اُفت پیدا کرد. این وضع وقتی وخیم‌تر می‌شود که دلالان بازارهای مالی پیش‌بینی کنند که تقاضای چشمگیر و انبوهِ چین، که تا حدّی منجر به افزایش قیمت مواد اوّلیهٔ عمده شده بود، فروکش می‌کند. همین عامل خود باعث اُفت قیمت مواد اوّلیه می‌شود.

کاهش قیمت مواد اوّلیهٔ عمده سه پیامد دارد: نخست اینکه چندین کشور از قبیل استرالیا، برزیل، روسیه، و شیلی که از صادرکنندگان عمدهٔ مواد اوّلیه هستند و بنابراین درآمد و ثروت‌شان پیوند مستقیم به قیمت این کالاها دارد، شاهد اُفت میزان رشد اقتصادی‌شان بر اثر کاهش قیمت مواد اوّلیه خواهند بود. دوّم اینکه کشورهای بدهکاری مثل یونان ناگهان با این وضعیت روبرو می‌شوند که میزان واقعی بدهی‌شان افزایش یافته است، که در نتیجه، آنها را باز هم بیشتر به سوی ورشکستگی می‌راند و باعث می‌شود که کشورها و نهادهای مالی طلبکار، سیاست‌های "ریاضتی" شدیدتری را بر آنها تحمیل کنند. در نتیجه، بر اثر کاهش بیش از پیش مجموع تقاضا در این کشورها، و کاهش تقاضای مشابهی که در سراسر جهان به دنبال خواهد داشت، بحران باز هم شدیدتر خواهد شد.

سوّمین پیامد کاهش قیمت مواد اوّلیهٔ عمده پدیده‌ای است که اِروینگ فیشر، اقتصاددان آمریکایی و استاد دانشگاه ییل که خودش در دورهٔ رکود بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ همهٔ ثروت شخصی‌اش را از دست داده است، "تورّم منفی - بدهی" نامیده است. وقتی که سطح قیمت‌ها پایین می‌آید، نه‌فقط کشورها، بلکه همهٔ آنهایی که به نوعی بدهکارند فشار واقعی بدهی را احساس می‌کنند. بدهکاران برای اینکه بتوانند بدهی‌شان را بازپرداخت کنند می‌بینند که مجبورند برخی از دارایی‌هایشان را [که حالا ارزان‌تر شده‌اند] بفروشند، و این خود باعث می‌شود که قیمت دارایی‌ها باز هم کمتر شود؛ در نتیجه، فشار واقعی بدهی بر دوش بدهکاران باز هم بیشتر می‌شود، و این چرخهٔ تأثیر متقابل و "جمع‌شونده" همین‌طور ادامه می‌یابد.

به عبارت دیگر، "تورّم منفی - بدهی" سَندروم یا نشانهٔ مُشکل است، که می‌تواند به بحران‌های شدید و رکود اقتصادی منجر شود. به همین دلیل است که سرمایه‌داران همیشه از "تورّم منفی" یا "قیمت‌های مطلقاً نزولی" وحشت دارند. وقتی که در اقتصاد یک کشور [سرمایه‌داری] قیمت‌ها به طور مطلق کاهش پیدا می‌کند، آن اقتصاد ممکن است بر اثر کارکرد تقریباً مهارنشدنی روند "تورّم منفی - بدهی" به سرعت افول کند، و بانک مرکزی و دولت آن کشور نیز برای متوقف کردن این روند کار زیادی نمی‌توانند بکنند.

اقتصاد سرمایه‌داری جهان مدتی است که در پیرامون چنین گردابی، یعنی "تورّم منفی" یا "قیمت‌های مطلقاً نزولی" شناور بوده است. (تجربهٔ خود ما نشان می‌دهد که اقتصاد هندوستان از لحاظ "شاخص قیمت عمده‌فروشی" با "تورّم منفی" روبرو بوده است، که علّت عمدهٔ آن تغییر و تحوّل‌های بین‌المللی بوده است.) در پی کاهش ارزش یوآن چین، و پیش‌بینی‌هایی که در مورد آیندهٔ رشد چین و رشد آتی قیمت مواد اوّلیه می‌شود، این احتمال جدّی وجود دارد که اقتصاد جهان به سوی گرداب "تورّم منفی" حرکت کند، که با سندروم یا نشانهٔ "تورّم منفی - بدهی" آغاز خواهد شد.

بنابراین می‌بینیم که رخدادهای چین، از همهٔ راه‌هایی که گفته شد، می‌تواند بحران سرمایه‌داری را شدیدتر و وخیم‌تر کند. خلاصه اینکه ما در آستانهٔ مرحلهٔ تازه‌ای از بحران سرمایه‌داری جهانی قرار داریم و شاهد شدیدتر شدن چشمگیر این بحران خواهیم بود.

در لیبی، چرا باید منتظرِ جنگی تازه بود؟

جنگ دیگری در لیبی در آستانهٔ به‌راه افتادن است. آنچه ناروشن است، چگونگی و زمانِ روی دادنِ آن است. به گمان زیاد، این جنگ ماهیت درگیری‌ها را در این کشور ثروتمند اما تقسیم‌شدهٔ عرب، دگرگون خواهد ساخت اما امید به واژستن لیبی از شرایط درهم‌برهم امنیتی و درگیری‌های سیاسی کنونی‌اش، ناچیز است.

پیش‌شرطِ مهمِ جنگ، شناسایی دشمن- یا اگر ضرورت داشته باشد- آفرینش آن است. گروه به‌اصطلاح "داعش"، اگرچه یکی از مؤلفه‌های نه‌چندان مهمِ سرنوشت‌ساز در تصویر سیاسی لیبی است، ولی می‌تواند این نقش را داشته باشد. لیبی ازنظر سیاسی دو دولت دارد و ازنظر جغرافیایی، از سوی چندین نیروی نظامی، شبه‌نظامی، گروه‌های هم‌تبار و مزدور چندپاره شده است. نظامِ کشور، نظامی‌ست به تمام معنی از کارافتاده. از منظری دیگر، و باتوجه به پیشینهٔ تاریخی پیچیدهٔ لیبی، همراه با علت‌های ریشه‌ایِ این از "کارافتادگی"، شاید گزینش چنین نامی درست نباشد.

از زمانی که "داعش"، کم‌وبیش، شهر "سِرت"- پایگاه پیشین معمر قذافی و دژِ قبیلهٔ ال‌قذاف- را به تصرف خود درآورده است، دورنمای اوضاع بسیار تیره و غم‌انگیز شده است. پنداشت همگان بر این است که باتوجه به نبودِ امینت- که ره‌آورد نزاع‌های سیاسی و نظامی است- پیدایشِ گروهی فرصت‌طلب و خون‌خوار ["داعش"] رویدادی طبیعی و عادی به‌شمار می‌رود. اما داستان به اینجا ختم نمی‌شود.

چندین رویداد مهم، رساندنِ اوضاع به این بن‌بست و بی‌نظمی کامل را سبب گردیده‌اند. نخست، تشویق و تأییدِ دخالت نظامی ناتو در لیبی بود، که در آن زمان، راهی و گزینه‌یی به‌منظور پشتیبانی از خیزش "مردم" لیبی دربرابر رهبریِ طولانی‌مدت معمر قذافی به‌شمار می‌رفت. تعریف و تحریف خودخواستهٔ ناتو از "قطعنامه ۱۹۷۳" سازمان ملل، به اقدامی نظامی زیر نام "عملیات یکپارچه‌سازی پشتیبانی" [از سوی دولت‌های غربی به‌منظورِ حفاظت از مخالفانِ قذافی وغیرنظامیان] که به براندازیِ قذافی- ودرنهایت، قتلِ او- و نیز کشته شدن هزاران نفر از شهروندان لیبی انجامید، و اختیار کشور را در دست چندین گروه شبه‌نظامی (که در آن موقع همگی "شورشی" نامیده می‌شدند) گذاشت.

ناتو، به این بهانه که قصد دارد از "نسل‌کُشی"ای احتمالی جلوگیری کند، درنگ‌ناپذیر بودنِ حملهٔ نظامی به لیبی را مطرح کرد، و بر پایهٔ این توجیه، بسیاری را در رسانه‌های همگانی یا به‌پشتیبانی از عملیات نظامی خود و یا به‌سکوت، واداشت.

شیموس میلن در سال ۲۰۱۲ در روزنامه گاردین نوشت:

"باوجوداینکه قطعنامهٔ سازمان ملل ناتو را موظف می‌ساخت از غیرنظامیان حفاظت کند، اما ائتلاف موجود [بر ضد رژیم قذافی] در عمل این وظیفه را وارونه پیاده کرد. ناتو نیروی خود را با شتاب در اختیار گروهی که در جنگ داخلی برای متلاشی کردنِ رژیم قذافی تلاش می‌کرد گذاشت و به نیروی هوایی شبه‌نظامیان تبدیل شد. ... در آغاز مداخلهٔ ناتو در ماه مارس آن سال، شمار کشته‌شدگان شاید بین یک تا دو هزار نفر بود. ولی در بازهٔ زمانی ماه مارس و اکتبر همان سال، بر اساس برآوردِ 'شورای انتقال ملی'، شمار این تلفات به ۳۰ هزار نفر- شامل هزاران غیرنظامی- رسید."

رویداد مهم دیگر، انتخابات ۲۰۱۴ در این کشور بود. پس از رأیِ مردم، واقعیت سیاسی شگفت‌آوری پدیدار شد، و آن اینکه، دو "دولت"، یکی مستقر در شهر طُبرُق و البیضا و دیگری در طرابلس، مدعی شدند که نمایندهٔ قانونی مردم لیبی‌اند. هرکدام از این "دولت‌ها"، نیرویی نظامی، قبیله‌هایی پشتیبان، و حامیانی مالی در کشورهای منطقه دارند. از این گذشته، هرکدام نیز در پی چنگ‌اندازی به منابع عظیم نفت و دسترسی به بندرها، و بدین‌گونه، درصددِ

مدیریت نظام اقتصادیِ کشورند. برجسته‌ترین دستاوردی که این دولت‌ها داشته‌اند، به بن‌بستِ سیاسی و نظامی کشاندنِ کشور بوده است، که ادامهٔ آن را هم، با کشمکش‌هایی بزرگ یا کوچک- و گاهی همراه با کشتار همگانی- به‌هم می‌زنند. این وضعیت تا پیش از پدیدار شدن "داعش" ادامه داشت. ورودِ ناگهانی"داعش" آسان و بی‌دردسر بود. نخست، کشورهای عرب در همسایگی لیبی، برای توجیه مداخلهٔ نظامی‌شان در لیبی، به بزرگ‌نمایی خطر "داعش" پرداختند. سپس در پخش ویدئویی‌ای، اعضای "لندهور" داعشی- با نمایشی پر از ترفند- در ساحلی ناآشنا، درحالی که آماده می‌شوند سر کارگران بینوای مصری را گوش‌تاگوش ببرند، نشان داده می‌شوند، که خطرِ داعش را واقعی و مورد تأیید قرار می‌دهد. زمانی نه‌چندان طولانی پس از آن، جنگجویان داعش تصرف کامل شهرها را آغاز می‌کنند، و به‌دنبال آن، مداخلهٔ نظامی بی‌درنگ از سوی رهبران لیبیایی درخواست می‌گردد.

در کشوری که ازنظر سیاسی چندپاره شده است، تصرف شهر "سرت" از سوی داعش را نمی‌توان به‌سادگی و زیر عنوان یورشی تصادفی به‌دست گروهی نظامی، توضیح داد. این تصرفِ ناگهانی، در شرایط سیاسی‌ای مشخص روی داد، که درک چراییِ قدرت گرفتن "داعش" را مستدل‌تر می‌کند.

در ماه مه، تیپ ۱۶۶ فجر ارتش لیبی (وابسته به گروهی که اکنون کنترل شهر طرابلس را در دست دارد)- بدون توضیحی- شهر "سرت" را ترک کرد. نشریهٔ هفتگی "الاهرام"، در مقاله‌یی به‌قلم کمال عبدالله، نوشت: "انگیزهٔ بیرون رفتن ناگهانی این تیپ از شهر سرت ناروشن باقی مانده است." باوجود این حقیقت که حرکت این تیپ ارتش دستِ نیروهای داعش را در تصرف کامل شهر "سرت" باز گذاشت، هنوز توضیحی از سوی مقام‌های مسئول در این باره داده نشده است.

هرچند که جنگجویان سلفی- همراه با اعضای مسلحِ قبیلهٔ ال‌قذاف- برای متوقف ساختن پیشروی داعش دست‌به‌کار شدند (در گزارشی که هنوز تأیید نشده است گفته می‌شود که این اقدام تلفات عظیمی در بر داشته است)، اما هنوز دو دولتِ لیبی در این زمینه به اقدامی مؤثر دست نزده‌اند. حتی آنانی که شوقی فراوان برای جنگیدن دارند، یا خلیفه هفتار- فرمانده نیروی به‌اصطلاح "ارتش‌ملی لیبی" که گرایشی ضد اسلامی دارد- برای متوقف کردن و عقب راندن داعش، که در دیگر منطقه‌های لیبی نیز درحالِ پیشروی است، تلاشی نکرده‌اند. درعوض، عبدالله الثینی- که در شهر طُبرُق مستقر است- از "متحدانِ ملت‌های عرب" می‌خواهد که شهر "سرت" را بمباران کنند، و این درحالی است که نیروی داعش به پیشروی‌اش ادامه می‌دهد و سرگرم تکمیل اشغالِ شهر "سرت" و مستحکم کردن مواضعش است. او [عبدالله الثینی]، همچنین از کشورهای عرب خواسته است تا در سازمان ملل برای پایان دادن به تحریم صدور اسلحه به لیبی فعال شوند. یعنی، صدور اسلحه به کشوری که انباشته از اسلحه غیرقانونی‌ای است که اغلب از سوی منابع گوناگون عربِ منطقه ارسال شده‌اند.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه ورشکستگی صنایع، خصوصی سازی و ...

پرداخت یارانه‌ها را گام مهم به‌سوی ارتقای سطح عدالت اجتماعی می‌دانیم... استمرار این وضعیت به‌معنای افزایش بیکاری جوانان این کشور است. ... تاریخ درباره همه ما قضاوت خواهد کرد، کاری کنیم که فرزندان ایران شجاعتمان را بستایند و صداقتمان را دوست بدارند." خبرگزاری مهر، ۱۰ تیرماه ۹۴، نوشت: "یارانه نقدی برخی بازنشستگان قانون کار که دریافتی [آن‌ها] زیر یک‌میلیون تومان است، حذف شده است." خبرگزاری مهر، ۳۱ مردادماه، دوباره از حذف یارانهٔ "برخی از بازنشستگان" خبر داد. و علی ربیعی به خبرگزاری مهر، ۱ شهریورماه، گفت: "حذف غیرنیازمندان از لیست دریافت یارانه نقدی ادامه می‌یابد."

روحانی، در نشست خبری‌اش در ۷ شهریورماه، گفت: "اولین قدم دولت در دو سال این بوده است که واگذاری‌ها واقعی و فعالیت‌های اقتصادی شفاف باشد." بنا بر گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲ شهریورماه، وزیر نیرو، چیت‌چیان، گفت: "حدود ۵۰ میلیارد دلار پروژه تعریف شده و این پروژه‌ها به ریاست جمهوری ارسال شده که در معرض ارائه به سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی هستند." در واگذاری‌های "واقعی" و چپاول اموال ملی در دولتِ "تدبیر و امید"، سرمایه‌گذاران خارجی نیز سهیم خواهند بود. اشاره‌یی به "شفافیت" موردنظر روحانی را نیز لازم می‌بینیم.

بنا بر گزارش خبرگزاری مهر، ۷ شهریورماه، در مقابل سؤال خبرنگاری که پرسید: "رقم‌های متفاوتی در مورد پول‌های بلوکه‌شده ایران در خارج از کشور مطرح می‌شود، از ۲۹ میلیارد دلار تا ۱۸۰ میلیارد دلار. تقاضا دارم شما به‌عنوان رئیس‌جمهور رقم واقعی را مطرح کنید." روحانی، بدون ارائهٔ رقمی- که درواقع خواست مشخص خبرنگار بود- در بخشی از جواب طولانی‌اش، چنین گفت: "رقم‌هایی که شما فرمودید برخی با واقعیت منطبق نیست، اما ارقام مختلفی بیان‌شده است و این ارقام می‌تواند درست باشد... رقمی که مربوط به دولت است رقم زیادی نیست." بنا بر گزارش ایسنا، ۳۱ تیرماه، علی طیب‌نیا، وزیر امور اقتصادی و دارایی، نیز "دربارهٔ پول‌های بلوکه‌شده ایران در خارج و مطرح شدن رقم‌های مختلف در این خصوص از ۲۵ تا ۱۷۵ میلیارد دلار"، گفته بود: "علت اصلی تفاوت در ارقام و اعداد به تعاریف مختلف افراد از این پول‌ها مربوط است. ذخایر ما در خارج از کشور ممکن است نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار باشد." برای اثباتِ به‌اجرا گذاشتن "اصلاحاتِ" موردنظر بانک جهانی و نشان دادنِ "شفافیت" رژیم در مقابل "استکبار جهانی"، کارگزاران ارشد رژیم لازم می‌بینند "۷ مکاتبه رسمی" با بانک جهانی انجام بدهند، اما در جواب به سؤال مالکان اصلی پول‌های بلوکه‌شده، رئیس‌جمهور و وزیر اقتصاد و دارایی رژیم از "رقم واقعی" پول‌های بلوکه‌شده اطلاع درستی ندارند!

واقعیت این است که سیاست های کلان اقتصادی رژیم که از سوی ولی فقیه آن به دولت برای اجرا داده شده است در مجموع سیاست های مخرب و ضد ملی است در راستای تأمین منافع طبقاتی کلان سرمایه داری کشور. از نابودی تولید داخلی به دلیل نبود سیاست های درست و طولانی مدت حمایتی از صنایع ملی تا رواج دلالی و رانت خواری های کلان و فساد عیق دستگاه های دولتی و سیاست گذار همه بخشی از مجموعه مخربی است که بحران عمیق اجتماعی-اقتصادی در کشور ما را پدید آورده است. نتیجه مستقیم این سیاست ها، رشد تورم و بیکاری، تعطیلی هزاران واحد تولیدی، عمیق تر شدن دره عظیم فقر و ثروت و تحمیل شرایط غیر انسانی زیستن زیر خط فقر برای میلیون ها ایرانی است. زحمتکشان و طبقهٔ کارگر میهن ما می توانند با گسترش مبارزات خود و ارتقای سطح سازمان یافتگی آن و تقویت همبستگی میان اعتراض های کارگری گوناگون و پراکنده کنونی رژیم ولایت فقیه را به چالش بکشد. مبارزه با برنامه آزادسازیِ قیمت‌ها که به فقیرتر شدن کارگران منجر گردیده، گسترش خصوصی سازی و از بین رفتن تولید داخلی از اولویت‌های مبارزاتی در مرحله کنونی است. باید این مبارزه را با خواست‌های فوری‌ای نظیر افزایشِ سطح دستمزدها، تأمین امنیت شغلی، و لغو قراردادهای موقت، پیوند زد و از این راه با تلفیقِ مبارزهٔ سیاسی و صنفی، به رویارویی با استبداد برخاست و صف‌های جنبش کارگری را تقویت کرد.

چارهٔ رنجبران ، وحدت و تشکیلات است

سر و روئی نتراشیده و رخساری زرد
زرد و باریک ، چو نِی
سفره یی کرده حمایل ، بر سرِ دوش
ژنده یی در تن وی
کهنه یی پیچیده به پا ، چونکه ندارد پاپوش
در سرِ جادهٔ ری
چند قزاق سوار از پیش ، آلوده به گرد
دستها ، بسته ز پس
که رَوَد اینهمه راه ؟
مگر آن مرد قوی همّتِ صاحب مسلک
که شناسد ره و چاه
خسته بُد
گرسنه بُد
لیک نمی خواست کمک
نِز ملک ، نی ز اله
بجز از فعله و دهقان - نه به فکر دیّار

از سواران مسلح ، یکی آمد به سخن
که دلش سوخت به او
- آخر ای شخص گنهکار - چنین گفت به وی :
گنهت چیست ؟ بگو !
بندی از لفظ بر آشفت به وی
گفت :
ای مرد نکو
گنهم اینکه من از عائلهٔ رنجبرم
زادهٔ رنجم و پروردهٔ دستِ زحمت
نسلم از کارگران
حرف من اینکه : چرا کوشش و زحمت از ماست
حاصلش از دگران ؟
این جهان یکسره از فعله و دهقان بر پاست
نه که از مفت خوران !
غیر از این ، من ز گناهِ دگری بی خبرم
دگری گفت که !
گویند تو " آشوب کن " ی ، ضدِ قانون و وطن
دشمن شاهی و بیدینی و دهری مذهب
جنگو ، فتنه فکن
پرده از کار برانداز و میچان مطلب !
راست گوی به من !
تو مگر عاشق حبس و کتک و تبعیدی ؟

تندتر می دوی از من ، اگر آگاه شوی
دادش اینگونه جواب :
دین وقانون و وطن ، آلت اشراف بُوَد
رنجبر ، لُخت و کباب
سگِ خان ، با جُلِ مخمل
بگو انصاف بود؟
خانهٔ جهل خراب !
حیله است این سخنان
کاش که می فهمیدی
این عبارات مُطلا ، همه موهومات است
بندِ راهِ فقرا
چیست قانون کنونی ، خبرت هست از این ؟
حکمِ محکومی ما
بهر آزاد شدن ، در همهٔ روی زمین
از چنین ظلم و شقا
چارهٔ رنجبران ، وحدت و تشکیلات است .

ابوالقاسم لاهوتی ۱۳۰۳

اقتصاد مقاومتی، برنامه خصوصی‌سازی و نقش سپاه پاسداران

در گرماگرم نزاع میان جناح‌های حکومتی، بحث دربارهٔ اقتصاد مقاومتیِ ولی‌فقیه، دورانِ پساتحریم، و "رونقِ اقتصادی" همچنان با حرارت ادامه دارد. مطابقِ اقتصادِ مقاومتیِ ولی‌فقیه- که مسعود نیلی (مشاور ارشدِ اقتصادی حسن روحانی، و از چهره‌های مورد اعتمادِ بانک جهانی در ایران) آن را "درون‌گرایِ برون‌زا" نامید- برنامه خصوصی‌سازی و در پیِ آن، جلب و جذبِ سرمایهٔ خارجی، و همراه با آن، تداوم اجرایِ آزادسازی اقتصادی، در دوران پساتحریم در اولویت سیاست‌های رژیم ولایت‌فقیه قرار دارد.

در این زمینه، حسن روحانی، در خلال بازدید از شهرک صنعتی در اسلام‌شهر، با تأکید بر شتاب بخشیدن به برنامهٔ خصوصی‌سازی، یادآوری کرد: "رونق اقتصادی کشور با حضور مردم [بخوان: بخش خصوصی] محقق می‌شود... همان‌طور که در موضوع هسته‌ای توانستیم به تعامل برسیم در سایر موضوعات نیز با دنیا تعامل کنیم... تمام تلاش دولت تحقق خواسته‌های... رهبری در زمینه‌های اقتصادی به‌ویژه اقتصاد مقاومتی است" [خبرگزاری مهر، ۱۵ مردادماه ۹۴]. به فاصله اندک زمانی پس از این سخنان، در نشستِ کمیسیون انرژی و محیط‌زیست اتاق بازرگانی تهران، اعلام گردید که، بخش خصوصی آمادگی لازم برای فروش نفت را دارد. خبرگزاری مهر، ۱۹ مردادماه، در گزارشی نوشت: "رییس کمیسیون انرژی اتاق بازرگانی تهران تصریح کرد، حضور بخش خصوصی در پروژه‌های نفت ازنظر دولت هیچ محدودیتی ندارد و سابقه تقریباً دوساله دولت یازدهم نیز نشان داده است که پروژه‌های نفتی به هیچ یک از بخش‌های دولتی و شبه‌دولتی واگذار نشده‌است. ... برنامهٔ ششم فرصت مناسبی [برای این منظور] است." در همین نشست، یکی از اعضای بانفوذ اتاق بازرگانی تشکیل کنسرسیومی با حضور بخش خصوصی در طرح‌های نفت، گاز و پتروشیمی را پیشنهاد کرد، که با موافقت دیگر اعضا روبه‌رو شد. به‌این‌ترتیب، از هم‌اکنون برنامه‌های دوران پساتحریم و محتوای این برنامه‌ها مشخص است و بی‌شک پس از انتخابات مجلس آینده، می‌باید در انتظار اجرای سریع این‌گونه برنامه‌ها بود. اما نکته‌یی که هنگام بررسی این مسئله از آن نباید به‌سادگی گذشت، نقشِ سپاه و شرکت‌های [وابسته به] آن، در حکم قسمتی از بدنهٔ بخش خصوصیِ رانت‌خوار و غیرمولد کنونی ایران، در این برنامه‌ها است. شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران کماکان همچون بخشی از اندام سرمایه‌داری و بخش خصوصیِ کشور در دوران پساتحریم به فعالیت در حوزه‌های مختلف اقتصادی و مالی ادامه خواهند داد. خبرگزاری ایسنا، ۱۹ مردادماه، در این زمینه گزارش جالب و تأمل‌برانگیزی منتشر کرده است. در این گزارش آمده است:

"وزیر سابق نفت [پاسدار رستم قاسمی، رییس اسبق قرارگاه خاتم‌الانبیاءِ سپاه و عضو کنونی فرماندهی سپاه و این قرارگاه] اظهار کرد، در لوازم‌خانگی باید مصرف بالا برود... باید بیشتر مصرف کنیم. نیازی به تبلیغ عدم مصرف نداریم، بلکه باید مصرف را تشویق [کنیم]. ... الآن باید با یک نگاه اجرایی، فضا را برای فعالیت اقتصادیون [بخوان: کلان سرمایه‌داران و بخش خصوصی‌ای نظیر شرکت‌های وابسته به سپاه] آماده کنیم. هزاران شرکت خوب و توانمند داریم. ... طی دهه‌های آینده اقتصاد نقش اصلی را در زندگی ایفا خواهد کرد." این سخنان تفاوتی با موضع‌گیری‌های سران اتاق بازرگانی و سیاست‌های دیکته‌شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ندارد. سپاه و شرکت‌های وابسته به آن، همچون شرکت‌های وابسته به بنیادهای انگلی، باتوجه به نفوذ و قدرتِ مالی و سیاسی‌شان، از ارکان مهم طبقهٔ سرمایه‌داری ایران باقی خواهند ماند و بدون تردید در همکاری با انحصارهای امپریالیستی در دوران پساتحریم، نقش‌آفرینی خواهند کرد.

بنابر گزارش روزنامه آرمان، ۱۹ مردادماه، ده‌ها شرکت وابسته به سپاه پاسداران، به‌شکلی تدریجی و گزینشی، از لیست تحریم‌ها حذف شده‌اند و امکان همکاری مشترک آن‌ها با شرکت‌های اروپایی و سپس آمریکایی فراهم می‌گردد. آرمان به‌نقل از خبرگزاری رویتر، نوشته بود: "قراراست با لغو تحریم‌ها علیه ایران، درهای بازار تجارت جهانی به روی ده‌ها شرکت وابسته به سپاه پاسداران گشوده شود. ... این اتفاق برای اقتصاد ایران بسیار مفید است. گرچه زمان‌بَر و پیچیده خواهد بود."

سیاست اتصال و پیوند با سرمایه‌داری جهانی، تمامی بخش‌های اصلی رژیم ولایت‌فقیه ازجمله سپاه و شرکت‌های وابسته به آن را شامل می‌شود، و از نگاهِ آن‌ها، راهبردی پراهمیت تلقی شده و می‌شود. سخنان اخیر پاسدار جعفری درخصوص نقشِ سپاه در اقتصاد و سیاست، این واقعیت را اثبات می‌کند.

کم‌آبی، خطری برای امنیتِ ملی و آیندهٔ ایران

در میانهٔ فصل تابستان و گرم‌ترین روزهای سال، مسئولان حکومتی اعلام کردند معضلِ کم‌آبی تهدیدی جدی است. همچنین در میانهٔ مردادماه، درخلالِ ساعت‌هایی از شبانه‌روز، آبِ بخشی از منطقه‌های ۲ و ۵ تهران قطع گردید. این خبرها در اوضاعی انتشار می‌یابند که وزیرِ نیرو، در جریان نشست شورای هماهنگی مدیریت به‌هم‌پیوسته حوضه آبریز زاینده‌رود، با تأکید یادآوری کرد، پیامدهای غیرقابل‌کنترل بحرانِ آب، تهدیدی جدی و چالشی خطرناک برای کشور است.

علاوه بر این، خبرگزاری مهر، ۱۹ مردادماه، در گزارشی نوشت: "آژیر فاجعهٔ آبی در جنوب. سد استقلال فقط ۹۰ روز آب دارد. ذخیرهٔ آب سد استقلال به‌شدت کاهش پیداکرده و به ۱۹ میلیون مترمکعب رسیده است. وضعیت منابع آبی استان هرمزگان از مرحلهٔ بحران عبور و به مرز فاجعه رسیده است."

این فقط منطقه‌های جنوب کشور و استان‌های هرمزگان، سیستان و بلوچستان، کرمان و بوشهر نیستند که بحران آب در آن‌ها به مرز فاجعه رسیده است. قائم مقام وزیر نیرو، در اواخر مردادماه، با صراحت اعتراف کرد که، ذخایر آب ۵۲۰ شهر کشور در مرز بحران است و وضعیت قرمز در ۴ شهر اعلام شده است. در شهرهایی چون تهران، سنندج، ساوه، سمنان، اصفهان، شیراز، بندر بوشهر، بندرعباس، و همدان، وضعیت آب شُرب نگران‌کننده گزارش می‌شود. به‌گزارش وزارت نیرو، حادترین بحران آب [آب برای

ادامه فساد ضد سازندگی و ...

در مقیاسی بسیار بزرگ به صورت "پول کثیف" از دستگاه دولتی یا خصوصی خارج شود و همراه با پول‌های دیگری که به صورت تخلّف مالیاتی از جیب دولت بیرون می‌رود، به دست شبکه‌های خلاف‌کار و دیگر داردوسته‌های فاسد بیفتد... بنابراین باید گفت که فساد دشمن راهبردی فرآیند انقلابی در هر جای دنیاست، از جمله در آفریقای جنوبی. وزیر پیشین دارایی کشور زمانی نوشت: "فساد در آفریقای جنوبی زیاد شده است و به معضلی اجتماعی تبدیل شده است." به همین دلیل، کارکرد دولت را علاوه بر مَحَک‌های دیگر، با محک موفقیت جدّی در مبارزهٔ قاطع با فساد نیز می‌سنجند. در کشور ما بی‌تردید تلاش‌هایی در مبارزه با فساد صورت گرفته است، ولی برای اینکه نشان داده شود که دولت تعهد بی‌خدشه‌ای در این زمینه دارد، هنوز کار زیادی باید انجام شود. اگر گزارش‌های رسانه‌های بزرگ و عمدهٔ کشور و به‌ویژه رسانه‌های غرب‌گرا در اینجا و جاهای دیگر را معیار بگیریم، باید گفت که دولت‌های ترقی‌خواه و چپ و آنها که هدف ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در اجتماع را دنبال می‌کنند، وظیفهٔ دشواری پیش رو دارند. امروزه چهرهٔ شماری از دولت‌های آمریکای لاتین را که دورهٔ گذار از نولیبرالیسم به مسیر ترقی و "چپ" را طی می‌کنند، با رسوایی‌های بزرگی خدشه‌دار کرده‌اند. رهبران ترقی‌خواه آرژانتین، شیلی، و برزیل هر کدام زیر ضربهٔ این یا آن رسوایی قرار گرفته‌اند. کریستینا کِرشنر متهم شده است که در دوران ریاست‌جمهوری‌اش ثروت کلانی گرد آورده است. او همچنین متهم شده بود که در قتل یک وکیل برجستهٔ کشور دست داشته است، ولی در دادگاه از هرگونه جرم و خلافی تبرئه شد. میشل باشِلِت رئیس‌جمهور شیلی نیز مورد حمله قرار دارد چون پسرش متهم است که با زدوبند با شرکت‌هایی که با دولت معامله می‌کرده‌اند، پول کلانی به دست آورده است. در برزیل نیز انواع و اقسام اتهام به فساد رواج دارد، از جمله در ارتباط با دارایی‌های یکی از شرکت‌های راهبردی دولتی، یعنی شرکت نفت دولتی "پتروبراز". اتهام‌های مطرح شده علیه این شرکت، که بزرگ‌ترین شرکت دولتی برزیل است، نشان از یک مسئلهٔ بزرگ‌تر در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین (و حتّیٰ کشورهای دیگر) دارد که مربوط به پیوندهای نزدیک و فسادبرانگیز میان شرکت‌های عمده، مدیران اجرایی و ارشد شرکت‌های بزرگ، و سیاستمداران و حزب‌های سیاسی قدرتمند است. در آفریقای جنوبی دموکراتیک امروزی هم همین مسئله دیده می‌شود. حکم اخیر یکی از دادگاه‌های کشور در مورد لغو واگذاری یک قرارداد دولتی چندصد میلیونی به یک شرکت بزرگ خصوصی، خود بیانگر وجود چنان پیوندهایی است. در هندوستان نیز مسئلهٔ فراگیر "پول سیاه" [پول "زیرمیزی" یا پولی که در بازار سیاه و بدون اطلاع دولت و خارج از حساب و کتاب رد و بدل می‌شود و مالیات برای آن پرداخت نمی‌شود] معضل عظیمی در مبارزه با فساد شده است. در کشور ما [آفریقای جنوبی] نیز این روزها بخش زیادی از وقت مجلس صرف رسیدگی به یکی از پرونده‌های فساد مربوط به یکی از اعضای ارشد کنگرهٔ ملی آفریقا می‌شود، که خود موجب جنجال‌های تبلیغاتی سیاسی و حزبی گوناگونی شده است.

گفته می‌شود که "فساد مانع رشد و توسعهٔ آمریکای لاتین شده است" و این که مبارزهٔ گستردهٔ دولت چین با فساد دولتی، که تا کنون گریبانِ هزاران مقام دولتی و حزبی را گرفته است، اکنون به ورای مرزهای چین کشیده شده است. اخیراً گزارش‌هایی منتشر شد مبنی بر اینکه دولت چین با وزارت امور خارجهٔ آمریکا تماس گرفته است و خواستار بازگرداندن ۱۵ نفر از شخصیت‌های بالارتبه به چین شده است تا در دادگاه‌های این کشور محاکمه شوند. این عمل و دیگر اقدام‌های مشابه دولت چین بیانگر این است که در زمینهٔ مبارزه با فساد هنوز پیشرفت قابل‌توجهی صورت نگرفته است. این امر به‌ویژه در مورد دولت‌های مترقی و چپ صادق است که کارکرد و کارآمد بودن آنها در زمینهٔ مبارزه با این آفت اجتماعی به دقت زیر ذرّه‌بین است و موشکافی می‌شود و از آنها انتظار می‌رود که راهکردهای سیاسی قطعی و کارآمدی برای مقابله با این تهدید اجتماعی پیدا و اجرا کنند. حقیقت این است که احتمالاً هیچ دولتی وجود ندارد که فساد و پیامدهای زیانبار آن بر اقتصاد کشور و بافت اجتماعی آن را زشت نشمرد و نکوهش نکند. فساد سرچشمهٔ تأمین و گسترش منافع طبقهٔ حاکم و بخش خصوصی سرمایه‌داری است، موقعیت دولت را ضعیف می‌کند، و پیامدهای وخیمی برای اقتصاد دارد. فساد در اساس روندی است که پول کشور را به جیب عده‌ای فاسد می‌ریزد و بخش بزرگی از اقتصاد را بیرون از عرصهٔ مراقبت و بازرسی عمومی (دولت) نگه می‌دارد. فساد همیشه یکی از کارآمدترین ابزارهای طبقات حاکم سرمایه‌داری برای کاهش توزیع عادلانهٔ درآمد به پایین‌ترین حدّ ممکن، و "خصوصی" نگه داشتن بخش قابل‌توجهی از سرمایه‌اش بوده است. پدیدهٔ "پول سیاه"، یا همان درآمد ناشی از معامله‌های زیرمیزی در هندوستان که مالیاتی هم برای آن پرداخت نمی‌شود، پدیدهٔ آموزنده‌ای برای شناخت بهتر پیامدهای منفی فساد است.

حل اساسی معضل فساد امکان‌پذیر نخواهد بود مگر آنکه تحوّل اجتماعی و سیاسی چشمگیری در جامعه‌های ما رخ دهد، زیرا که فساد به مثابه یکی مهم‌ترین راه‌های انباشت سرمایه توسط طبقات حاکم سرمایه‌داری، در این نظام جاگیر شده است.

ادامه چرا در لیبی باید منتظر ...

دولت مستقر در طرابلس نیز انجام اقداماتی بر ضد داعش را خواستار شده است، ولی هر دو دولتِ لیبی، که تا کنون در دستیابی به نقشهٔ راهی به‌منظورِ اتحاد دست نیافته‌اند، بازهم از همکاری با یکدیگر پرهیز می‌کنند. فراخوان برای مداخلهٔ کشورهای عرب در کشورشان- در وضعیت آشفته امنیتی‌ای که لیبی دارد- ازنظر سیاسی کاملاً حساب‌شده است. در این رابطه، شخص نخست‌وزیر امیدوار است که با بمباران هوایی کشور، تسلطِ نیروهای وفادار به او در کشور گسترده‌تر شود، و دیگر این‌که، جایگاه سیاسی دولتش در قطعنامه‌های آیندهٔ سازمان ملل برتری یابد.

بنا به‌گفتهٔ مقامی در دولت بریتانیا، آن‌هایی که در عملیات نظامی بعدی [در لیبی]- که می‌تواند تا "پایان ماه اوت" به‌راه انداخته شود- دست دارند، کشورهایی‌اند که به منافع اقتصادی حاصل از جنگ چشم دوخته‌اند و همان‌هایی‌اند که جنگ ۲۰۱۱ را در لیبی به‌راه انداختند.

جین شائول، دراین‌باره و در تفسیرِ همین گزارش، نوشت:

"پیش‌بینی می‌شود که ایتالیا، قدرت استعماری پیشین در لیبی، بیشترین سهم را در تأمین نیروی زمینی برای اعزام به لیبی را بر عهده داشته باشد. فرانسه که با کشورهای همسایهٔ لیبی، یعنی تونس، مالی، و الجزایر پیوندهای استعماری و بازرگانی دارد، اسپانیا، که در شمال مراکش دارای پایگاه‌های دیده‌بانی است، و همین‌طور کشورهای دیگر مانند آلمان، بار دگر در پی دست‌اندازی به منابع و بازار آفریقا در تلاش و تکاپویند."

لیبی که روزی استقلال داشت و از فراوانی [و رفاه] تا اندازه‌ای برخوردار بود، اکنون به زمین‌بازی‌ای از برای رقابت‌های همه‌جانبه، در عرصه سیاسی و جغرافیایی، و کسب سودهای اقتصادی و زیاده‌خواهی‌ها، تبدیل شده است. افسوس که لیبیایی‌ها خود زمینهٔ چندپاره شدن کشور را فراهم می‌سازند، و پابه‌پای قدرت‌های عربی و غربی که هدفشان به‌چنگ آوردن سهم بزرگ‌تری از ثروت اقتصادی و ارزش راهبردی لیبی است، به دسیسه‌بازی می‌پردازند.

در گزارش آمده است که، اشغالِ شهر "سرت" به‌دست "داعش"، لحظهٔ سرنوشت‌ساز و نقطه عطفی است که دیگر بار خطرِ شعله‌ور شدن جنگی دیوانه‌وار را- که پیش‌ازاین به مداخلهٔ نظامی ناتو برضد لیبی در سال ۲۰۱۱ انجامید- تداعی می‌کند. صرف‌نظر از اینکه کشورهای عرب بمباران لیبی را به‌عهده گیرند یا قدرت‌های غربی، همان‌گونه که تاریخ سخاوتمندانه نشان داده است، بحران در کشور لیبی اگر به‌وخامت بیشتر نگراید، شدت یافتنش انکارناپذیر است.

فساد ضد سازندگی، و بی‌تردید ضدانقلابی است!

نوشتهٔ رفیق کریس ماتلهاکو، عضو کمیتهٔ مرکزی و هیئت سیاسی، و دبیر شعبهٔ روابط بین‌المللی حزب کمونیست آفریقای جنوبی

یکی از موضوع‌هایی که رسانه‌های بزرگ جهان سرمایه‌داری بی‌وقفه و پیگیرانه به آن می‌پردازند، مسئلهٔ فساد دولتی در کشور چین و دیگر کشورهایی است که در آنها دولت‌هایی با گرایش‌های چپ و ترقی‌خواهانه ادارهٔ امور کشور را به دست دارند. این رسانه‌ها آن‌چنان مسئلهٔ "فساد دولتی" در چین را برجسته می‌کنند که انگار در آن کشور یک میلیارد و ۳۷۰ میلیون نفری که حزب کمونیست در آن حاکم است هیچ اتفاقی نمی‌افتد و هیچ خبر دیگری نیست جز فساد دولتی و حزبی! برای این رسانه‌ها، رشد و شکوفایی همه‌جانبه و خیره‌کنندهٔ این کشور ظاهراً اهمیتی ندارد. چنان از فساد دولتی و حزبی در چین می‌نویسند که انگار همین امروز و فرداست که در آن کشور انقلاب شود و حکومت ساقط شود. جالب اینجاست که رسانه‌های غربی خبرهای مربوط به فساد دولتی در چین را به طور عمده از خروجی‌های خبری خود چین می‌گیرند که بدون پرده‌پوشی و در ادامهٔ سیاست‌های دولت چین در مبارزهٔ جدّی با فساد، آن خبرها را منتشر می‌کنند. دولت چین سال‌هاست که با در پیش گرفتن شیوه‌های گوناگون، از جمله برقراری سامانه‌های بازرسی و نظارت محلی و حزبی و دولتی، یا انتشار نام افراد رانت‌خوار و خلاف‌کار در سایت‌های رسمی دولت، با جدیّت با فساد و سوءاستفاده از موقعیت دولتی و حزبی و رانت‌خواری مبارزه می‌کند، و در این راه برای هیچ مقامی استثنا قائل نمی‌شود، حتّیٰ ژنرال‌های ارتش. به نظر می‌آید که ثروت عظیمی که در این مرحله از رشد اقتصادی چین بر اثر سیاست‌های اقتصادی سه دههٔ گذشته حزب کمونیست و دولت‌های متوالی چین به این کشور سرازیر شده است، در کنار فعالیت بخش خصوصی و انباشت سرمایه‌ها و ثروت‌های کلان، به طور عینی شرایطی را فراهم آورده است که بالقوه می‌تواند مورد سوءاستفادهٔ اشخاصی قرار گیرد که موقعیت‌های حزبی یا شغلی معیّنی در دولت دارند. حزب کمونیست و دولت چین به این مسئله واقف است و همواره در پی یافتن راه‌های قانونی و مقرراتی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، انضباطی و غیره است تا از شدّت این مسئله بکاهد و در نهایت آن را به طور ریشه‌یی از بین ببرد. موفقیت در این راه البته پیوند تنگاتنگ با مرحلهٔ رشد کشور دارد. در مورد افراد حزبی سخت‌گیری بسیار بیشتری می‌شود. مقررات انضباطی حزبی از قوانین کشور نیز سخت‌گیرانه‌تر است. انتشار نام افراد روی سایت اینترنتی کمیسیون مرکزی بازرسی انضباطی پیامدهایی جدّی برای افراد خطاکار دارد.

با توجه به آنچه اشاره شد، مناسب دیدیم نوشتهٔ اخیر رفیق کریس ماتلهاکو در همین زمینه را برای خوانندگان نامهٔ مردم ترجمه کنیم که در ادامه می‌خوانید.

تحوّل اجتماعی و سیاسی، انباشت سرمایه، و مسئلهٔ فساد دولتی

اگر عنوان این نوشته شما را به این فکر انداخته است که موضوع چیست، همین اوّل کار باید بگویم که این نوشته مربوط به طرح دولت چین برای مقابله با فساد دولتی-اقتصادی در آن کشور است. موقعی که دربارهٔ فساد در چین صحبت می‌شود، اغلب از واژهٔ "ببر"

استفاده می‌شود که اشاره به مقام‌های ارشد حکومتی در رده‌های بالاتر از سطح استانی یا وزارت دارد، و شامل اعضای کمیتهٔ مرکزی، هیئت سیاسی و دیگر مقام‌های ارشد حزب کمونیست می‌شود که خلاف‌کاری و فساد آنها رو شده است. در چین، همتاهای این عده در بخش خصوصی را نیز که در فساد اقتصادی و مالی دست دارند با همین عنوان "ببر" خطاب می‌کنند. یکی از شناخته‌شده‌ترین "ببر"ها، ژو یونگ‌کانگ است که عضو هیئت سیاسی و کمیسیون مرکزی امور سیاسی و قانونی حزب کمونیست چین بود و همین چند ماه پیش به جرم دریافت رقمی در حدود ۲۰ میلیون دلار به حبس ابد محکوم شد.

آیا فساد و رشوه‌خواری، چه واقعی و چه ادّعایی، در وسیع‌ترین مفهوم آن خنثیٰ کنندهٔ سیاست‌های چپ و ترقی‌خواهانهٔ دولت است؟ البته این موضوع تازه‌ای نیست، ولی به نظر می‌آید که به‌تازگی توجه زیادی به آن می‌شود. آنچه ما امروزه به نام دولت ترقی‌خواه و چپ می‌شناسیم، نیازمند توجه ویژه‌ای است تا بتوان در میان‌مدّت و درازمدّت، راهکردهای مناسبی برای بهبود آن پیدا کرد. به‌رغم روایت‌هایی که به‌ویژه در رسانه‌های جور و واجور غربی و متمایل به غرب ارائه می‌شود، یا موضع‌گیری‌های نهادهایی مثل "بین‌الملل شفافیّت" یا نهادهای "برتون وودز" (بخوان: سرمایه‌داری و دموکراسی غربی) با هدف‌های معیّن و آشکاری که دارند، نیروهای چپ و ترقی‌خواه در برخورد جدّی با مسئلهٔ فساد و پیامدهای آن، چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی، و تدوین و اجرای سیاست‌هایی روشن برای مقابلهٔ قاطع با این معضل، خوب عمل می‌کنند. فساد [دولتی] یک مسئلهٔ طبقاتی است و در تحلیل نهایی، باید آن را در نمودهای طبقاتی‌اش دید و شناخت. فساد در اساس یعنی بالا کشیدنِ پول و امکاناتِ دولتی، یا به طور کلی امکانات اقتصادی کشور، چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی. به همین دلیل، به سود دولت‌های چپ و ترقی‌خواه است که با اجرای سیاست‌های میان‌مدت، مبارزه با فساد را با شدّت و حدّت بیشتری دنبال کنند تا در نهایت بتوانند تحوّل اجتماعی را در مسیری درست و پایدار بیندازند و ادامه دهند. موج اخیر گزارش‌های رسانه‌های غربی دربارهٔ فساد و مبارزه با فساد، به‌ویژه در دولت‌های چپ و ترقی‌خواه، بار دیگر موضوع ناتوانی در حکومت‌داری، کاهش اعتماد عمومی به دولت، و انحطاط در نظام سیاسی را مطرح کرده است. چنین شبَحی پیامدهایی جدّی برای محبوبیّت یک حاکمیت سیاسی چپ در میان مردم دارد. برخی از تظاهرات و اعتراض‌های توده‌یی اخیر در مقابل دولت‌های چپ ترقی‌خواه در آمریکای لاتین به طور عمده بر پایهٔ ادّعاها و اتهام‌های گستردهٔ فساد همه‌گیر در کشورهای این قاره صورت گرفت. روشن است که فساد واقعی یا ادّعایی روی حقانیّت یا عدم حقانیّت یک دولت دموکراتیک اثر خواهد گذاشت. در جایی که عدّه‌ای مصونیّت از مجازات را عامل اصلی فساد می‌شناسند و این مصونیّت را ناشی از ناتوانی دولت در مهار کردن فساد می‌دانند، باید گفت که وجود یک دستگاه قضایی کارآمد و قابل‌اطمینان، در کنار سیاست‌های دیگری مثل محافظت از شاهدان، ایجاد انگیزه برای گزارش کردن فساد، برقراری نهادهای مبارزه با فساد، و غیره، می‌تواند عاملی کلیدی در مهار کردن فساد باشد. هم در کشور ما و هم در کشورهای دیگر، فساد به مثابه مانعی عمده در اجرای سیاست‌های ترقی‌خواهانه شناخته شده است. فساد بر اقتصاد کشور نیز تأثیر عظیمی می‌گذارد و پیامدهای منفی چشمگیری دارد، به‌ویژه برای آن دولت‌هایی که خواهان ایجاد تحوّل اجتماعی بنیادی در کشورند.

فساد در هر دو بخش خصوصی و دولتی باعث می‌شود که منابع و امکانات موجود

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه رویدادهای ایران ...

آشامیدن] در شهرهای بندرعباس، کرمان، سنندج، و بندر بوشهر است.

اغلب سدهای کشور، به‌ویژه سدهایی که در آب‌رسانی به کلان‌شهرهایی چون تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، بندرعباس، و اهواز نقشی کلیدی دارند، با کاهش شدیدِ میزان آب روبه‌رو بوده‌اند. خبرگزاری مهر، ۲۲ مردادماه، گزارش داد، آب شُرب [آشامیدنی] کشور از طریق ۴۹ سد استراتژیک تأمین می‌شود که همهٔ آن‌ها با کاهشِ سطح آب مواجه شده‌اند. ذخیرهٔ آب سدهای تهران هم‌اکنون ۷۵۷ میلیون مترمکعب است که قرار است با صرفه‌جویی، بخشی از آن برای سال آبی ۹۴ و ۹۵ نگهداری شود.

رژیم ولایت‌فقیه هیچ برنامهٔ مدون و علمی‌ای برای حلِ بحران آب ندارد. سیاست خائنانه و ضدملیِ واردات آب از خارج، اولویت دولت و رژیم در حل این معضل حیاتی است. خبرگزاری مهر، ۱۹ مردادماه، در گزارشی یادآور شد: "معاون اوّل رییس‌جمهور با تأکید بر لزوم مطالعه و بررسیِ امکان تأمین آب شُرب [آشامیدنی] از کشورهای همسایه گفت، تمام کشور با محدودیت در منابع آب روبرو است. اسحاق جهانگیری در جلسهٔ شورای‌عالی آب، تأمینِ آب را یکی از مسائل جدی و پراهمیت کشور دانست و لزوم تدوین جزییات انتقالِ [بخوان: وارداتِ] آب از خارج را مورد تأکید قرارداد."

واردات آب از خارج به‌هیچ عنوان نمی‌تواند برنامه‌یی راهبردی و به‌سودِ امنیتِ ملی کشور باشد. تاکنون رژیم چند طرح را برای واردات آب از ترکیه، گرجستان، و اخیراً تاجیکستان و افغانستان، مورد تأکید قرار داده است. اما هیچ‌یک از این طرح‌ها راه‌حلی واقعی برای غلبه بر بحرانِ آب در میهن ما نیست. اصولاً سپردن امر پراهمیت و تعیین‌کننده‌ای مانند تأمینِ آب کشور از دیگر کشورها، به‌سودِ حق حاکمیتِ ملی و منافع و امنیتِ ملی میهن ما نیست. در هفته‌های اخیر، به‌موازات تشکیل شورای عالی آب، طرحی نیز رونمایی شده است که در آن کارشناسان آمریکایی برای حل بحرانِ آب و نیز احیای دریاچهٔ ارومیه، در ایران حضور خواهند یافت. محتوایِ این طرح هنوز مشخص نشده و معلوم نیست که وظیفهٔ این کارشناسان چیست و منابع مالی چنین طرحی چگونه و از کجا تأمین خواهد شد. آیا این کارشناسان برای طراحی واردات آب به ایران خواهند آمد یا برای بررسیِ کارشناسانهٔ خشک‌سالی؟

با استفاده از فن‌آوری‌های نوین و شیرین‌سازی آبِ دریاهای آزاد، که کشور ما به آن دسترسی دارد، می‌توان معضل آب را حل و امنیت و منابعِ ملی را تأمین کرد.

دستبرد به منابع مالیِ تأمین اجتماعی، این بار از سوی دولتِ "تدبیر و امید"

اموال و منابع مالیِ سازمان تأمین اجتماعی، پس‌اندازِ میلیون‌ها کارگر کشورمان است که با پرداختِ بخشی از حقوق ناچیزشان به‌عنوان حقِ بیمهٔ ماهیانه، حاصل شده است. همه به دستبرد آشکار به منابع مالیِ تأمین اجتماعی از سوی دزدان ولی‌فقیه در دولت کودتای انتخاباتی ۸۸ آگاهی کامل داریم؛ دستبرد به منابع مالیِ تأمین اجتماعی در دولتِ "تدبیر و امید"، به‌صورت "قانونی" و با آگاهی تمام جناح‌های "نظام"، انجام می‌گیرد. در راستای اجرای دستورهای نهادهای امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به‌منظور "آزادسازی" اقتصاد، نابودیِ سازمان تأمین اجتماعی- در مقام رقیبی پرقدرت در برابر شرکت‌های بیمه خصوصی- یکی از هدف‌های رژیم ولایت‌فقیه بوده است.

یکی از یورش‌های دولتِ "تدبیر و امید" به منابع مالیِ تأمین اجتماعی با ترفندِ کمک به اجرای "طرح تحول سلامت" و شعارِ "کاهشِ پرداختی از جیب مردم" آغاز گردید. ولی درنتیجهٔ مبارزهٔ کارگران با ترفندهای رژیم که قصد ادغامِ بخش درمان تأمین اجتماعی در وزارت بهداشت را داشت، کارگزاران رژیم مجبور به عقب‌نشینی‌ای موقتی شدند. در "واکنش به درخواستِ نمایندگان انجمن‌های علمی پزشکی مبنی بر ادغامِ بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی در وزارت بهداشت"، در نشستِ سازمان تأمین اجتماعی و انجمن‌های علمی و تخصصی پزشکی، با اعلام اختصاص ۱۰ هزار میلیارد تومان از درآمدهای حاصل از اجرای "هدفمندی یارانه‌ها" به حوزهٔ سلامت "از سوی رئیس‌جمهور"، وزیر کار ریاکار علی ربیعی گفت: "حتی ۳۰ درصد از این مبلغ نیز به بخش تولید اختصاص نیافته است" [خبرگزاری ایلنا،۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۳]. به‌عبارت‌دیگر، اگر دزدی از منابع کارگران در تأمین اجتماعی ممکن نشد، دستبرد به سفرهٔ زحمتکشان با استفاده از منابع مالی حاصل از اجرای "هدفمندی یارانه‌ها" ممکن شد. ربیعی، برای پیش‌بردِ نیت رژیم در راستای از میان برداشتن سازمان تأمین اجتماعی، به ایلنا، ۲۵ تیرماه ۱۳۹۳، گفت: "تجربه دنیا نشان می‌دهد موفقیت در اجرای برنامه‌های تحول سلامت، نیازمند مشارکت جدی نهادهای بیمه‌ای و تأمین اجتماعی است"؛ و تقی نوربخش، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی، با اشاره به "طرح تحول نظام سلامت"، به ایلنا، ۵ مهرماه ۱۳۹۳، گفت: "سازمان تأمین اجتماعی نقش مهمی در اجرای این طرح داشته و در بخش خرید خدمت، ۱۲ هزار میلیارد تومان برای اجرا و تأمین منابع آن در سال جاری هزینه خواهد کرد"؛ نیز محمد می‌دری، معاون وزیر کار، نیت واپس‌گرایان را "تجمیع منابع بیمه‌ای... ۱۸ بیمه‌گر...در سازمان بیمه سلامت" و ارائه بیمه پایه از طریق این سازمان توصیف کرد [ایسنا روز 7 مهر 93]. با وصف افزایش خطفقر از یک‌میلیون و ۷۰۰ هزار تومان به ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان طی سال ۱۳۹۳ و میانگین حقوق زیر یک‌میلیون تومان بازنشستگان تأمین اجتماعی، رژیم ولایت‌فقیه، با استناد به نرخ تورم دروغین ۱۵ درصدی، افزایش ۱۵ تا ۱۷ درصدی حقوق در سال ۹۴ را به بازنشستگان تأمین اجتماعی تحمیل کرد. با یک‌چنین حقوقی، ایلنا، ۲۲ مردادماه، در گزارشی، نوشت: "باگذشت نزدیک به ۵ ماه از شروع سال جاری هنوز مابه‌التفاوت مربوط به افزایش مستمری‌های فروردین‌ماه به همه [مستمری‌بگیران تأمین اجتماعی] پرداخت نشده است"؛ و ایلنا، ۲۴ مردادماه، گزارش داد: "علت پرداخت نشدن مابه‌التفاوت حقوق بازنشستگان سازمان تأمین اجتماعی، تخصیص بودجه این سازمان به طرح تحول سلامت است. ... معادل ۶ هزار میلیارد تومان از اعتبارات سازمان تأمین اجتماعی به طرح تحول سلامت اختصاص [یافته] است." در واکنش به‌هدف وزیر بهداشت از ادغامِ بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی در وزارت بهداشت، و حملهٔ لفظی وزیر به تأمین اجتماعی همچون سازمان "بیمارستان‌داری و بنگاه‌داری"، یکی از اعضای هیئت مدیرهٔ تأمین اجتماعی، در نامه‌یی به ایلنا، ۲۹ مردادماه، عملکرد وزارت بهداشت در اجرای "طرح تحول نظام سلامت" را به "شاباش دادن" و "پول پاشی خاص" تشبیه کرد و با اشاره به عدم انجام وظایفی مانند "نظام ارجاع، پزشک خانواده، تک شغله شدن پزشکان، راهنمای بالینی، سطح‌بندی و لایه‌بندی خدمات درمانی و..."، وزارت بهداشت را به صرفاً "افزایشِ تعرفهٔ ارزش نسبی خدمات، کاهشِ فرانشیز، افزایشِ دریافتی پزشکان، افزایشِ اقلام داروها و خدمات مشمول بیمه، پرداختِ هزینه مارک‌ها و برندهای خارجی داروهای وارداتی توسط بیمه‌ها و..." متهم کرد. باید دید "افزایشِ دریافتی پزشکان" با اندوختهٔ کارگران و بازنشستگانی با حقوق ماهیانه کمتر از یک‌میلیون تومان، در چه سطحی بوده است. خبرگزاری مهر، ۲۹ فروردین‌ماه ۹۴، با اشاره به درآمدِ "بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون" تومانیِ جراحان مغز و اعصاب در ایران، نوشت: "در شرایطی که درآمدِ یک کارمند یا کارگر ایرانی به‌طور متوسط حتی یک‌پنجم درآمد همتای آمریکایی و اروپایی خودش نیست، چه طور درآمد یک پزشک متخصص ایرانی بین ۵ تا ۱۰ برابر همتای اروپایی و آمریکایی اوست؟" درحالی‌که ایلنا، ۲ شهریورماه ۹۴، در مورد وضعیت بیمه صاحبان اصلی تأمین اجتماعی [یعنی کارگران] نوشت: "تعداد کارگران ساختمانی که در شهرستان مریوان برای پوشش بیمه‌ای ثبت‌نام کرده‌اند بیش از ۸ هزار نفر است. ... امسال ۳۰۰ سهمیه بیمه به شهرستان مریوان تعلق گرفته است"، ربیعی به ایلنا، ۴ شهریورماه، گفت: "خدمات سازمان تأمین اجتماعی در طرح تحول سلامت گمنام مانده است." کارگران تنها با مبارزه‌یی سازمان‌یافته به‌ضد فساد و بهره‌کشی سرمایه‌داری انگلی در کشورمان، خواهند توانست نمایندگان واقعی خود را برای مدیریت اموال‌شان به تأمین اجتماعی تحمیل کنند.

ادامه تلاش ها در راه گرم کردن تنور ...

نامزدها برعهده این نهاد است و این نظارت نیز از نوع استصوابی است".

احمد توکلی، نماینده اصولگرای مجلس نیز به روحانی تذکر داد که مراقب سخنانش باشد. "تسنیم" از قول او نوشت: "این موضع‌گیری آقای روحانی نه با سابقه علمی‌شان و نه با سابقه سیاسی‌شان و نه با سابقه دینی‌شان و نه با جایگاه مهم کنونی‌شان سازگار نیست و خواهش می‌کنم که در این شرایط بیشتر دقت کنند تا وحدت ملی بهتر حفظ شود. "احمد توکلی گفت که می‌توان به برخی اقدامات شورای نگهبان انتقاد کرد ولی از قرار اعتراض رئیس جمهور هم به "اختیار قانونی شورای نگهبان در امر تعیین صلاحیت داوطلبان" است و هم به "عملکرد شورای نگهبان در تعیین صلاحیت"ها.

سیامک ره‌پیک، عضو حقوقدان و معاون اجرایی شورای نگهبان، نیز در واکنش به سخنان اخیر حسن روحانی گفت که شورای نگهبان بر اساس "اختیارات قانونی" خود می‌تواند "کل انتخابات" را هم باطل کند.

در میان مشوقان مردم به شرکت در انتخابات آینده می توان گروه های مختلفی را شناسایی کرد. اول دست اندرکاران رژیم، رهبران ارتجاع و وابستگان آنها که بدیهی است متمایلند با کشاندن مردم به پای صندوق های رای به تقلب ها و برگماری های خود "مقبولیت قانونی"و "مردمی"بدهند. دوم نیروهای سیاسی ای که در مجموع اعتقادی به مبارزه و نقش مردم در تعیین حق سرنوشت خویش ندارند و در واقع خواهان "حفظ نظام"کنونی و معتقد به استحاله رژیم اند. گروه سوم که می توان آنها را "بازار گرم کنندگان" حرفه ای دانست که با نزدیک شدن موعد انتخابات با راه اندازی سایت های ویژه و انتشار مطالب "هیجان برانگیز" و متهم کردن مخالفان به دور بودن از ایران و درک نکردن شرایط، مردم و نیروهای سیاسی گوناگون را به درک وضعیت وخیم و بغرنج کشور و شرکت در خیمه شب بازی های رژیم دعوت می کنند.

البته در این پاسخ به این مجموعه ناهمگون و نامیمون مردم ما خود در دهه گذشته تجربه های مختلف و مشخصی را دارند که کسی نمی تواند آن را از حافظه شان بزداید. به عنوان نمونه ده ها میلیون ایرانی در سال ۸۸ به پای صندوق های رای رفتند و به میرحسین موسوی رای دادند. ارتجاع حاکم نه تنها حاضر نشد به خواست و رای مردم احترام بگذارد بلکه با استفاده از خشن ترین شیوه های سرکوب و با به خاک و خون کشیدن اعتراض صدها هزار مردمی که می گفتند "رای ما کجاست" فرد تاریک اندیشی همچون محمود احمدی نژاد را به عنوان رئیس جمهوری به مردم ما تحمیل کرد و رئیس جمهور برگزیده مردم، خانم زهرا رهنورد، همسر و مهدی کروبی متحد او را به حصر خانگی کشاند که تا به امروز، با وجود قول های متعدد انتخاباتی دولت "تدبیر و امید" همچنان ادامه داشته است.

مردم ما فراموش نکرده اند که در جریان انتخابات گذشته، که حسن روحانی از درون آن با همین نظارت استصوابی شورای نگهبان به مقام ریاست جمهوری رسید، حتی هاشمی رفسنجانی، "یار نزدیک امام"و "دوست نزدیک رهبری"و "عمود خیمه نظام" نتوانست از صافی این نظارت استصوابی رد شود و همین آقای روحانی در تلاش برای آنکه کار به بدنامی بیشتر "نظام"نکشد از رفسنجانی می خواست که خودش داوطلبانه کنار برود.

در این زمینه حرف حق و دقیق را محمد خاتمی، رئیس جمهوری پیشین زد که گفت: "شما به کسی می گویید بیاید، اما وقتی که به او اجازه داده نمی شود در یک جمع چند صد نفری آزادانه شرکت کند و حرف بزند و حتی یک انجمن اسلامی وقتی می خواهد

مراسم ۱۶ آذر را برگزار کند، شرط این است که آن فرد را دعوت نکنید و حتی کسانی که تمایل به او دارند نیز ممنوع هستند. آیا تصور می کنید ولو مردم بخواهند، به سادگی راه را برای او برای گرفتن مسؤولیت باز می گذارند؟ ... امروز برای شورای انتخابات شهر احضار می کنند، تشویق و تهدید می کنند که بکشید کنار، اجازه نمی دهیم بیایید. خوب با این وضعیت آمدن یعنی چه؟ و چه فایده ای دارد؟ ... اگر بنا باشد اصلاح طلبان یا افرادی از آنان را از رده خارج کنند هیچ حساب افکار عمومی و افکار جهانی را هم نمی کنند! آن چه مهم است این است که کسانی را که نمی خواهند نیایند و من مطمئن هستم که نمی خواهند ما بیاییم. تازه اگر از این مرحله هم بگذریم حق نداریم بیش از آن چه می خواهند رأی بیاوریم!) "به نقل از پایگاه خبری آفتاب، ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲)

معضل طیف رنگارنگ مدافعان شرکت در انتخابات آینده این است که در واقع می خواهند به مردم بقبولانند که ساختار استبدادی رژیم حاضر و "ولایت مطلقه فقیه"که ویژگی اصلی آن است دیگر به شکل سابق عمل نخواهد داد و سران ارتجاع حاضر خواهند شد از سر خیرخواهی و لابد نگرانی درباره سرنوشت کشور اهرم های قدرت را رها کنند و اجازه دهند تا مردم در انتخابی آزاد نمایندگان واقعی خود را به مجلس بفرستند. روشن نیست که ارتجاع حاکم که بیش از پیش چهره ای انتظامی-نظامی به خود می گیرد چرا باید بدون هیچ مبارزه سراسری و گسترده ای از پایین و فشار سنگین توده ها برای تغییر، شیوه حکومت مداری خود را عوض کند و به تکرار تجربه ای همچون خرداد ۱۳۷۶، تن درهد.

نظارت استصوابی شورای نگهبان و مهمتر از آن نقش روشن، تعیین کننده و مخرب ولی فقیه رژیم در تصمیم گیری های کلان کشور، از جمله درباره چگونگی برگزاری انتخابات و اینکه چه کسانی حق شرکت در آنرا دارند با نصحیت و "دعای" خیر نمی توان تغییر داد. این امر نیازمند مبارزه سازمان یافته و گسترده تودهاست.

حزب ما در طول دهه اخیر همواره بر این نظر بوده است که باید از روند برگزاری انتخابات به عنوان امکانی برای بسیج توده ها و بردن آگاهی مبارزاتی به درون آنها بهره جویی کرد. مبارزه در راه لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان ولی فقیه و جلوگیری از دخالت گسترده نیروهای انتظامی -نظامی سپاه و بسیج در روند برگزاری انتخابات خواست مهم و تعیین کننده ای است که تنها با بسیج نیروهای اجتماعی و کشاندن آنها به صحنه مبارزه امکان پذیر است. تحمیل کردن عقب نشینی به ولی فقیه و متحدان او همچنان که تجربه ماه های اخیر نشان داده است ممکن است و باید در این راه تلاش مشترکی را سازمان دهی کرد. حکومت جمهوری اسلامی، و رژیم ولایت فقیه، شیوه حکومت مداری ورشکسته و عمیقا فاسدی است که به تجربه بیش از سه دهه اخیر نه تنها قادر به حل مشکلات کشور نیست بلکه خود معضل اساسی پیش روی تحول کشور به سمت پیشرفت اجتماعی-اقتصادی، حاکم شدن مردم بر سرنوشت شان و تحقق آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران است. تغییر این شیوه حکومت مداری نیازمند یک حرکت ملی -مردمی فراگیر با خواست های مشترک و به دور از فرقه گرایی های تنگ نظرانه است. به گمان ما در زمینه انتخابات آینده مجلس طیف گسترده و وسیع نیروهای ملی، اصلاح طلب و آزادی خواه کشور از هم اکنون می توانند حول خواست های حداقلی همچون لغو کامل نظارت استصوابی شورای نگهبان، یا هر نهاد دیگری، و منع دخالت نیروهای انتظامی-نظامی در انتخابات آینده کارزار مشترکی را آغاز کنند و مردم را به شرکت در آن فرا بخوانند.

ادامه گزارش مراسم فاجعه ملی ...

سیاسی و عقیدتی در تابستان سال ۱۳۶۷ طومار طویل جنایت علیه بشریت و راهنمای وجدان های بیدار است تا در جدال با فراموشی، پیگیری ویادآوری این ستم تاریخی را تا دادخواهی فردا، فراموش نکرده و آن را پیش ببرند .

تلاش ما دراین نبرد میل به ایستادن در گذشته نیست، بلکه برای داد خواهی و جلوگیری از تکرار حادثه ای مشابه در آینده تاریخ ایران است. برای جلوگیری از هر نوع فاجعه ای این چنین، ما بر این امر پای می فشاریم که نباید انسانها را بخاطر داشتن باورهای سیاسی و اعتقادات مذهبی تعقیب و به هر دلیل تحت شکنجه قرار داد؛ و بکام مرگ فرستاد. از میان بر داشتن هر گونه تعقیب سیاسی، عقیدتی شکنجه واعدام، از مقرارت و قوانین کشورخواسته موکد ماست، روشن است که این خواسته در حکومت اسلامی برتابیده نمی شود اما، این چشم انداز و خواسته تاریخی ما بوده وپایبندی عملی بر آن آماج سخن ماست. رشد و گسترش جنبش دمکراتیک و آزادی‌خواهانه مردم در سال‌های اخیر، موجب گردیده تا موضوع "فاجعه ملی" و لزوم رسیدگی به آن، به خواستی نسبتا همگانی بدل شود؛ این پیروزی بزرگی ست.

سالگشت این جنایت بزرگ، فرصت مهمی برای هر چه گسترده تر کردن حلقه های چنین پیمانی ست؛ چرا که جنایاتی از آن دست که در بازداشتگاه "کهریزک " روی داد و نیز ادامه ی روند سرکوب و شکنجه در زندان های رژیم، ضرورتِ نقطه پایان نهادن برادامه توطئه سکوت درباره" فاجعه ملی" را برجسته تر ساخته، و آن را در زمره ی خواسته های مهم جنبش مردمی قرار می دهد.

آنچه امروز در زندان‌های حکومت اسلامی رخ می‌دهد، ادامه و امتداد جنایات و کشتارهای دهه ی خونین شصت و بویژه کشتار دسته‌جمعی سال ۶۷ است. آمران ومجریان این جنایت بزرگ هنوز در قدرت اند و برای حفظ سلطه خود و چپاول ثروت های ملی در تکرار جنایاتی چنین شرم آور و ضد انسانی ، تردید ندارند. قتل عام تابستان ۶۷ در تاریخ میهن ما، رخدادی فراموش ناشدنی است چرا که جامع تمام ویژگی های درنده خوئی،ستم پیشگی و بی اعتنایی به حقوق انسان، در حکومت این خودکامگان می باشد. به رغم تلاش بیهوده واپس گرایان حاکم، این جنایت کم نظیر تاریخی که در واقع دستپردی بزدلانه و تبهکارانه به اندوخته و سرمایه معنوی مردم ایران و جنبش انقلابی آن به شمار می آید، هرگز به دست فراموشی سپرده نخواهد شد؛ و توده های حق شناس مردم ایران، آن را از ضمیر تاریخی خود نخواهند زدود.

بازتاب کشتار زندانیان سیاسی ایران در دهه ۶۰ می رود که جای استواری را در حافظه ی تاریخی مردم کشورمان، بخود اختصاص دهد. در این راستا باید دست به دست هم داده وفریاد اعتراض خود را بر وقوع چنین فجایع انسانی، متحدانه بلند کنیم .نباید غافل از این بود که مسببین این جنایت عظیم وبی سابقه بیش از هر چیز از وحدت و اراده ما وحشت دارند؛ پس بیایید همه ی تلاشها یمان را برای شکستن توطئه سکوت در باره فاجعه ملی بکار بندیم . پیگیری هر چه جدی تر در گشایش پرونده قطور این جنایت و تلاش در راه روشن کردن ابعاد گوناگون آن، رسیدگی به خواست خانواده های قربانیان ،بی شک نقش‌ی مهم و تعیین کننده در مبارزه یی دارد که امروز درجامعه ما رو به اعتلا می رود. این گذرگاه تاریخ است که دیروز را به امروز و امروز را به فردا متصل می سازد. نسلی می سوزد تا ازخاکستر آن نسلی دیگر سر بر آورد و پرواز بلند و ققنوس وارش را در مه سربی سپیده دمان ،با امید دیدار قله های آفتابی آغاز کند. حنجره اش را پژواک صدای نسلی سازد که سرود رهایی توده ها را سر می داد. نسل امروز از حماسه های دلیرانه ی نسل پیشین الهام گرفته تا گامهایشان را در راه آزادی و آزاد زیستن و در راه نجات همه ستمدیدگان و زحمتکشان استوارتر و سنجیده تر بردارند .آیندگان اجازه نخواهند داد یاد و آرمان های سوخته جانان، همچون پیکرها شان در خاک نا کجا آباد ها، بی هیچ نشانی از میان برود.

حیات را پایانی نیست؛ گیریم که در سر هرتند پیچ تاریخ، اهریمن عبوس زمستان بر گلستانمان نیز بگذرد و نقشی از شقایق پرپر بر سینه رادمردان و زنان قهرمان ما بنشاند؛ وظیفه اخلاقی، انسانی و تاریخی همه ی نیروهای ترقی خواه و مدافع آزادی ست که تلاش های خود را برای تحقق این مهم تشدید کنند.

درود آتشین بر خاطره تابناک هزاران جانباخته تابستان ۶۷ و همه جانباختگا راه آزادی وعدالت اجتماعی
حزب توده ایران- هلند
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران- هلند
سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت- هلند
کانون زندانیان سیاسی ایران -هلند

ادامه جنبش زنان پیگیر در ...

است که، اصولاً در دولت روحانی موضوع زنان- مگر برای استفادهٔ انتخاباتی- مطرح نیست، و نکته دوم اینکه، او [حسن روحانی] بعد از دو سال و اندی هنوز موفق نشده است بسیاری از استانداران غیرهمسو را برکنار کند. در چنین وضعیتی، بحث زنانِ استاندار و فرماندار، بحثی است که موضوعیت ندارد و در حد شعارهایِ پوچ و بی‌محتوا باید ارزیابی شوند. روزنامه اعتماد، ۱ شهریورماه، مصاحبه‌یی با حسین سلیمی، رئیس دانشگاه علامه طباطبایی، انجام داده است که قسمتی از آن به موضوع تفکیک جنسیتی اختصاص دارد. سلیمی در جواب به این نظرخواهی مصاحبه‌گر که: "در آخرین نشست خبری وزارت علوم از وزیر پرسیدند که آیا تفکیک جنسیتی مورد تأیید ایشان است و آقای فرهادی هم گفت خیر، اصلاً چنین قانون یا آیین‌نامه‌ای در وزارت علوم نیست"، اظهار داشت: "همین را اگر وزیر محترم به ما ابلاغ کنند ما حتماً بر اساس نظر ایشان رفتار می‌کنیم. البته در این زمینه با ایشان هماهنگ هستیم و انشاءالله به سویی می‌رویم که خواست جامعه علمی محقق شود." صحبت ما با فعالان زن وابسته به حکومتیان این است که، چنانچه در این مورد [مبارزه برای حقوق زنان] صادقید، به‌جای بشارتِ کسب مقام‌های وزارتی و سفارتی از سوی زنان، فعالیت‌هایتان را بر مسئله‌های عمده و ازجمله همین موضوع تفکیک جنسیتی در مراکز آموزشی، متوجه کنید. واقعیت اینکه، زنان میهن ما در عرصهٔ مسئله‌های عمدهٔ مرتبط به زنان در جامعه با چالش‌هایی جدی مواجه‌اند، و فعالان زن حکومتی، با آگاهی کامل از وجود چنین چالش‌هایی، از مطرح کردن آن‌ها طفره می‌روند و به‌جای آن‌ها به مسئله‌هایی می‌پردازند که پیش‌شرطِ حلِ آن‌ها، مستلزم مبارزه برای حذفِ قوانین زن ستیزانه است.

روزنامه ایران، ۳ شهریورماه، به‌نقل از خانم شهین مولاوردی، می‌نویسد: "حرکت‌هایی برای انتصاب فرمانداران زن در کشور آغاز شد اما به دلایل خاصی متوقف شده است. ... دربارهٔ انتصاب زنان در حد وزیر و استاندار بحث ریسک کردن و بحرانی بودن شرایط مطرح شده است. ... پیشنهادی برای اصلاح نظام اداری کشور تهیه شده است و در آن خواسته‌ایم سالانه ۱۰ درصد به میزان مدیران زن در کشور افزوده شود." جالب آنجاست که همزمان با این اظهارات و وعده‌های پرطمطراق، مرکز پژوهش‌های مجلس در رابطه با طرح موسوم به: "صیانت از حریم عفاف و حجاب"، همراه با هشدار، مسکوت ماندن این طرح زن‌ستیزانه را خواستار شده است. در این طرح زن‌ستیزانه که ساعت‌های کاریِ زنان را نشانه رفته است، زنانی که بدحجاب تشخیص داده می‌شوند، به پرداخت جریمه‌هایی سنگین محکوم می‌شوند، و قرار است که درعمل، جامعه را به سویی هدایت کنند که تفکیکِ جنسیتی در مشاغل هم تکمیل شود. کلیات این طرح- که از مهرماه سال گذشته درحال بررسی است- در مجلس به تصویب رسیده است. درصورتی‌که این طرح به تصویب نهاییِ مجلس برسد و اجرایی شود، همهٔ بشارت‌هایی که برای کسب مقام از سوی زنان و بهبود شرایط زنان در بالا- و به‌طورِعمده از زبان فعالان نزدیک به دولت روحانی- به آن‌ها اشاره شد و بیان گردیدند، اثرهای حداقلی‌شان را نیز از دست خواهند داد. چارچوب‌های تعیین‌شده از سوی حکومت، اجازهٔ مانور بیشتر را به این فعالان نمی‌دهد. جنبش زنان میهن ما، در طول سال‌های اخیر، به شکل‌های گوناگون، خواست‌های بنیادین زنان را با صدای بلند اعلام کرده است. این خواست‌های جنبش زنان، با ابرازنظرهای آورده‌شده در بالا از سوی وابستگانِ به حکومت، تفاوت‌های ژرفِ ماهیتی دارند. چنین به‌نظر می‌رسد که این وابستگانِ به حکومت- باتوجه به استیلای فضای سرکوبگری برضد زنان و کلِ جامعه- بر این گمان‌اند که می‌توانند در راستای نظرها و مقصد سیاسی‌شان، زنان مترقی و غیروابسته به حکومت را با خود همراه کنند. جنبش زنان میهن ما، در مقام یکی از آگاه‌ترین جنبش‌های زنان در خاورمیانه و جهان، که راه پرفرازونشیبی را در مبارزه‌اش طی کرده است و تجربه‌هایی گران‌بها کسب کرده است، بازیچهٔ دست نیروهایی نخواهد شد که سرشت زن‌ستیز آن‌ها بر همگان روشن است.

گزارش مراسم گرامیداشت جانباختگان فاجعه ملی

خوشا بهار بر آیندگان و گلچینان
نصیب ما ست اگرخوشه های خون چیدن

روزشنبه ۱۴ شهریور ماه ۱۳۹۴ برابر با پنجم سپتامبر۲۰۱۵، به مناسبت بیست و هفتمین سالگرد یادمان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ مراسمی توسط حزب توده ایران -هلند- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران- هلند ، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) -هلند و کانون زندانیان سیاسی ایران -هلند درشهر نیمیخن برگزار شد. پس از خوشامدگوئی توسط مجری برنامه ، یک دقیقه سکوت همراه با پخش نماهنگ کانون زندانیان سیاسی به یاد همه جان باختگان راه آزادی اعلام گردید، رفیق جهانگیر اسماعیل‌پور، مجری برنامه از بازماندگان فاجعه ملی، بعد از اعلام برنامه و گزارشی کوتاه از چگونگی اجرای این مراسم، به گوشه هایی ازکشتارتابستان ۶۷ پرداخته واز رنجنامه مبارزین دربند زندانهای رژیم" ولایت فقیه "در آن روزهای هولناک سخن گفت. آنگاه بیانیه برگزارکنندگان بیست و هفتمین سالگشت کشتار زندانیان سیاسی و عقیدتی توسط رفیق فریدون ابراهیمی قرائت شد (**بیانیه ضمیمه همین گزارش است**).

در بخش بعدی برنامه، میز گرد و گفتگوی عمومی در رابطه با زنده نگه داشتن این خاطره غمبار و مقابله با فراموشی آن بود . شرکت کنندگان با ابراز نفرت و انزجار از آمران و عاملان این فاجعه فراموش نا شدنی، درجستجوی راه هایی بودند که بتوان فاجعه ملی را زنده نگاه داشته و از لحاظ تبلیغی- ترویجی برجسته و ازمنظر حقوقی نیز پیگیری نمایند. در اظهارات و گفتگو ها امیدها بود که خود را بصورت آشکار و نهان نشان می داد. آنان گویی در دادگاهی نشسته و به بررسی تاریخ جمهوری اسلامی، تاریخ زندان، شکنجه واعدام رسیدگی می کنند. یکی حیات ۳۷ ساله جنایات این رژیم را ورق می زد. آن دیگری اسناد ومدارکی که چگونگی رخداد این فاجعه را باز گو می کرد، ارائه می داد.رفیقی بررسی مصیبت ها و آسیب های وارده به خانواده های داغدار و رنج کشیده جان باختگان را می کاوید و خواست بحق وعادلانه آنان را یاد آور می شد.

در این مراسم مطالبات خانواده ها و بازماندگان، آماج سخن بود. روشن تر از هرسخن و درد ناکتر از هر چیز، سکوت مرگبارهیئت حاکمه و انتظار بیست و هفت ساله خانواده های جان باختگان . ناشناخته ماندن محل دفن و عدم اعلام اسامی تمامی اعدام شدگان،خود داری از ارائه وصیت نامه ها ونیزمسکوت گذاشتن اعلام رسمی و مستدل این کشتار، کشتاری که سرمایه های معنوی مردم ایران را به کام مرگ کشانید؛ در کلام یاران و رفقای جان باختگان می درخشید. تاکید درمسئولیت وقوع این جنایت، نه تنها رهبر وقت جمهوری اسلامی که همه دست اندر کاران در امر تصمیم گیریهای کلان حکومتی در آن زمان را در بر می گیرد؛ به دیگر سخن، سنگینی بار این جنایت تا دادرسی نهایی این پرونده در دادگاه های صالحه همچنان بر دوش حکومت اسلامی باقی خواهد ماند. حال و هوای آن روزهای سخت و سیاه برای دقایقی فضای انسانی موجود را در بر می گیرد. انگار که از گورهای ناشناخته، فرزندان مردم بر می خیزند و چرایی ستمی که به جان خریده اند را از وجدانهای بیدار جامعه می پرسند . دوستی با صدای رسا اعلام می کند: "مسئولیت قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ مقدمتاً بر دوش شخص ولی فقیه و در درجه بعد بر عهده هر آن کسی ست که پاسدار این نظام و خواستار تداوم آن بوده و هست" احساس خوبی به آدم دست می دهد. تلاش ها به بار می نشینند، نیازمند تلاش های بیشتری هستیم! امکانات بررسی می شود. رفیقی نظریات خود را شمرده بیان می کند وقتی به خاطرات همبندانش می رسد بغض گلویش را می گیرد. انگار همین امروز است که فاجعه رخ داده است. بعضی ها بغض گلویشان را گرفته هنگام صحبت و ارائه پیشنهاد با چه احساس و عاطفه انسانی و با چه مسئولیتی به مسئله می نگرند. در چنین جایگاهی است که همه خود را وارثان خون های ریخته شده دانسته و در این میان هیچ تفکیک حزبی و یا سازمانی در مورد جان باختگان فاجعه ملی دیده نمی شود. در این تلاشها دستاورد ملموسی را می توان دید که بدرستی آن را باید دروازه

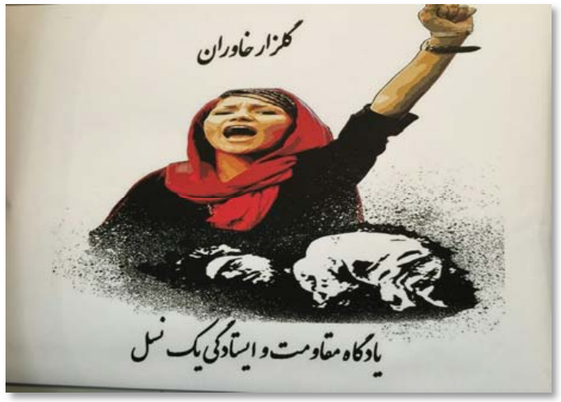

ورود به کامیابی های استراتژیک در این مبارزه ملی و بین المللی تلقی کرد.
در میان پیشنهادها که یکی پس از دیگری مطرح می شد: ۱ -اخذ مجوز جهت نصب لوح یادبود کشتار ۶۷ در یکی از شهرهای هلند ۲-تشکیل کمیته حقیقت یاب ۳- طراحی و ایجاد سایت مخصوص فاجعه ملی۴- سخنرانی ها ،گفتگوها ونمایش فیلم ها در جهت زنده نگهداشتن و حفظ خاطره واقعه شصت و هفت برای کمک به تولید یک حافظه جمعی و تاریخی۵ - بر گزاری بزرگداشتهای سراسری جهت تاثیر گزاری بیشتر ۶- مراجعه هیئت ها یی از نمایندگان احزاب، سازمان ها، نمایندگان خانواده های جانباختگان و تنظیم نامه به محافل بین المللی و نیروهای مترقی جهان جهت محکوم کردن کشتار تابستان شصت و هفت ۷ -رسیدگی به مطالبات خانواده های جان باختگان که سال هاست از جانب آنان اعلام شده است ۸-خاوران بعنوان نمادی از گورستان های بی شمار دیگر که جان سوختگان تابستان ۶۷ را بی هیچ نام ونشانی در بر گرفته است، تلقی شود؛ تا هر گز از یاد نرود که حکومت اسلامی در جای جای میهن ما گورستان های بیشماری از این دست را بر سینه سرزمین مان چنان زخمهای کهنه ای رویانده است. حاضرین با یاد عزیزان جان باخته و با اراده ای مصمم تر برای پیگیری امر دادخواهی و کوشش همگانی برای جلوگیری ازتکرار وقوع این جنایت ضد انسانی، مراسم گرامیداشت را به پایان رساندند.

ما مانده ایم بر سر پیمان عشق وباز
ناهید صبح چون دمد آرد پیام ما

بیانیه برگزارکنندگان بیست و هفتمین سالگشت کشتار زندانیان سیاسی و عقیدتی در تابستان ۱۳۶۷

ماه‌های مرداد و شهریور ۱۳۹۴ برابر با بیست و هفتمین سالگرد فاجعهٔ ملی ست ؛ اینک ۲۷ سال از بزرگترین و هولناک ترین جنایات تاریخ معاصر میهن مان می گذرد؛ فاجعه ای که در آن هزاران نفر از بهترین فرزندان این سرزمین، جان شیفته خود را، با همه شور و عشق به زندگی و خانواده، بر سر آرمان های مردمی نهادند. سوخته جانانی که آرزویی جز عدالت، صلح، آزادی و رهائی میهن از چنگ استبداد نداشتند؛ آنها به خاطر دگراندیشی ومبارزه برعلیه ظلم و ستم، در بیدادگاههای تاریک اندیشان، به دستورمستقیم شخص خمینی، به جوخه های تیر باران و طنابهای دار سپرده شدند. خمینی با صدور این فرمان، به جنایتی بزرگ، که مصداق تام و تمام جنایت علیه بشریت است، دست یازید؛ و بدین سان فاجعه ملی به وقوع پیوست، در سکوت وبی خبری جهان!

گردانندگان رژیم که هنوز از پس لرزه های شکست خود در جنگ تجاوز کارانه، زخم خورده و هراسناک بودند،تصمیم گرفتند با کشتن فرزندان دربند خلق ها از مردم انتقام گرفته تا تلخی جام زهر را خنثی نمایند.

امروز بسیاری از مردم ایران، همراه بستگان جان باختگان این فاجعه، خواستار تشکیل کمیته حقیقت یاب پیرامون این جنایت هولناک هستند. این درخواست، مطالبه ای انسانی و حق طلبانه است که باید صورت پذیرد و در این میان هیچ ترفندی نباید و نمی تواند این امر مهم تاریخ معاصر میهنمان را خدشه دار کند .کشتار دهه شصت و نسل کشی زندانیان

ادامه در صفحه ۱۱

ادامه تراژدی پناهجویان ...

ادامه یافتنِ جنگ، ترورِ شهروندان این کشورها و ویران کردنِ زندگی و خانه و کاشانه‌شان، و سیاست‌های جنگ‌طلبانه و مداخله‌جویانهٔ مستمرِ امپریالیسم در خاورمیانه، و نیز نزدیک بودنِ نسبی مرزهای کشورهای درگیرِ جنگ نظیر ترکیه، و کشورهای جنگ‌زده‌ای همچون سوریه و لیبی، به کشورهای اتحادیهٔ اروپا، شرایط را برای انتقال پیامدهای تحول‌های سیاسی و فاجعه‌های انسانی در این کشورها به اروپا- به‌ویژه غرب و مرکز اروپا- را درعمل ممکن کرده است. با ادامهٔ هجوم ده‌هاهزار پناه‌جو به سوی کشورهای اروپایی برای فرار از جنگ، ترور، وحشتِ مدام، و بی‌ثباتی در کشورهای‌شان، طبیعی است که افکارعمومی در غرب و در کشورهای اروپایی رخدادهای دل‌خراش و غیرانسانی فزاینده‌ای که جان صدها تن انسان بی‌گناه را در مسیر رسیدن به ساحل‌های امن گرفته است، را شاهد باشند. اما دربارهٔ مزیت‌های ادعایی سران اروپا در رابطه با "مدنیت" و "ارزش‌های انسانی" باید به‌صراحت افشا کرد که: درحالی‌که روز یا هفته‌یی نیست که خبر و تصویر غرق شدن قایق‌هایی مالامال از پناه‌جو در مسیر شمال آفریقا به ایتالیا و یا یونان و مرگ فجیع ده‌ها زن و کودک و پیر و جوان بی‌گناه و گریزان از جنگ و ترور و دربدری در بولتن‌های خبری و رسانه‌های دیداری و شنیداری بازتاب نیابد، اما با اینهمه، سران دولت‌های اروپایی با بی‌شرمی به‌تدارکِ درپیش گرفتنِ سیاست‌هایی خشن‌تر [در مورد پذیرش پناه‌جو] و برپایی مانع‌های عبورناپذیر در خط‌های مرزی کشورهای‌شان مشغول بوده‌اند. از خشونت پلیس در فرانسه گرفته تا "چانه‌زنی‌ها" در میان سران اروپا بر سر سرنوشت مردم آواره شده از خانه و کشورشان، و در هفته گذشته نیز، رفتار وحشیانه و غیرانسانی دولت و پلیس مجارستان در مانع شدن از عبور ترانزیتی پناه‌جویان سوریه‌ای از خاک این کشور برای رسیدن به آلمان- کشوری که قول پذیرش پناهندگی آنان را داده است- به‌حق خشم نیروهای ترقی‌خواه و دموکرات در اروپا را برانگیخته است. باید یادآور شد که، پس از دستور ویکتور اوربان، نخست‌وزیر مجارستان، مبنی بر جلوگیری از دسترسی پناهندگان به قطار، بیش از سه هزار پناهندهٔ سوری- تعداد پرشماری خانواده به‌همراه کودکان‌شان- برای چندین روز در وضعیتی اسف‌بار، بدون دسترسی به آب و غذای کافی، در ایستگاه شرقی بوداپست، به‌سر می‌برند. دولتِ جمهوری چک، در رفتاری که بی‌شباهت به رفتارِ فاشیست‌های هیتلری در جنگ دوم جهانی نیست، دستور داده است تا برای شناسایی آسان‌تر پناه‌جویان، به‌اصطلاح علامت‌گذاری بشوند و روی دست‌های آنان شماره‌یی نقش شود. موضع نژادپرستانه، افراطی، و ننگین دولت دست‌راستی انگلستان- ازجمله قبول نکردنِ هیچ‌گونه همکاری‌ای در یافتن راه‌حلی برای این تراژدی انسانی، تراژدی‌ای که کشورهای اروپایی در به‌وجود آوردنِ آن نقش عمده‌ای داشته‌اند- نمونه‌یی چشمگیر است.

نکته‌یی که باید بر آن تأکید کرد اینست که، برای سران کشورهای اتحادیهٔ اروپا آنچه در سیاست‌گذاری‌های‌شان در ارتباط با مسئله پناه‌جویان- و به‌طورعموم در مسئله‌هایی از این‌دست- اهمیت دارد، امتیازگیری و به‌وجود آوردنِ شرایطی بهتر و مساعدتر در زمینهٔ سیاست‌های کلان اقتصادی و سیاسی‌شان است و نه ملاحظات انسان‌دوستانه. برخی از سران کشورهای اروپایی در این باره چنین مطرح می‌کنند که "قبولِ عدهٔ پرشمارِ پناه‌جویان" به برخی معضل‌های اجتماعی در کشورشان و نیز "رشدِ گرایش‌های نژادپرستانه "در جامعه‌های‌شان خواهد انجامید، و اینکه آن‌ها [کشورهای اروپایی]، به‌قول دیوید کامرون، نخست‌وزیر دست‌راستی انگلستان، "تا آنجا که می‌توانسته‌اند" به‌سهم خود در این رابطه کمک‌های انسان دوستانه ارائه داده‌اند. به آقای کامرون باید گوشزد کرد که، آیا در به‌وجود آوردنِ اوضاع‌واحوالِ کنونی در خاورمیانه و شمال آفریقا هیچ سهمی برای کشور متبوع خود قائل است؟

این نکته کاملاً پذیرفتنی است که با گستردگیِ دامنهٔ سرریزِ پناهندگان به کشورهای اروپایی، بدونِ تدوینِ سیاستی کارآ و بسیج امکان‌های اقتصادی، فرهنگی، و لجستیکی- و تنها به‌طورسرسری، گذرا، و ساده‌اندیشانه- نمی‌توان با هجوم موج کنونی پناه‌جویان به سوی اروپا برخورد کرد. اما از سوی دیگر این مسئله هم مهم است که عمده‌ترین حزب‌های سیاسی اروپا و همچنین رسانه‌های همگانی در این قاره، در عرصهٔ داشتن برخوردی صحیح و درکی واقع‌گرایانه از ریشه‌ها، پیش‌زمینه‌ها، و عامل‌هایِ چنین موج گسترده و روزافزونی از مهاجرت، هیچ کوشش جدی‌ای از خود نشان نمی‌دهند. در این زمینه حتی این نگرانی

عکس بالا نمادی از سیاست های جنایتکارانه آمریکا در ویتنام است که افکار عمومی جهان را تکان داد. عکس پائین جسد بی جان کودک سه ساله کرد سوریه ای غرق شده در دریا را نشان می دهد، که به نماد موثری در بسیج افکار عمومی در رابطه با شرایط اسفبار پناهجویان سوریه ای در مرزهای اروپا تبدیل شد

وجود دارد که محافل سیاست گذار کشورهای قدرتمند اتحادیه اروپا با سواستفاده از جو به وجود آمده ار این موج وسیع مهاجرت، به بهانه ممانعت از ایجاد بی ثباتی در کشورهای خود مسئله ضرورت اتخاذ سیاست ماجراجویانه ای در قبال دولت سوریه را مطرح کنند.

بحث‌های رسانه‌های همگانی اروپا دربارهٔ مسئلهٔ پناه‌جویان و مهاجران، به‌طورعمده، بی نگاهی- حتی گذرا- به این حقیقت بوده است که این مهاجرت پردامنه درواقع در پیامدهای سیاست‌های ایالات‌متحده و متحدان اروپایی و ناتوئی‌اش ریشه دارد. شواهد تکذیب‌ناپذیر و مستدلی وجود دارند که سیاست‌های مداخله‌جویانهٔ ایالات‌متحده و ناتو در خاورمیانه و شمال آفریقا- به‌ویژه در ۱۵ سال اخیر- و گستردنِ بی ثباتی و شیوع دادن جنگ‌های قومی، مذهبی- فرقه‌ای، و منطقه‌ای، با موج جدید مهاجرت‌ها و فجایع انسانی برآمده از آن ارتباطِ مستقیم دارد.

اعلام و اجرایِ سیاست ورشکستهٔ "جنگ برضد تروریسم" در سال ۲۰۰۱ از سوی جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت دولت ایالات‌متحده، و حملهٔ نظامی به افغانستان و عراق و اشغالِ این دو کشور- که نقضِ پایه‌ای‌ترین اصول منشور سازمان ملل متحد و قوانین بین‌المللی بود- در طول ۱۵ سال گذشته درعمل وضعیتی را به‌وجود آورده است که خاورمیانه لحظه‌یی از آتشِ جنگ و آشوبِ تروریسم مصون نمانده است. اگر امروز پیکر سوریه در آتش و خون غوطه می‌خورد، گناه مردم این کشور نیست. مردم همهٔ کشورهای جهان خواهان صلح‌اند. گردانندگان چنین معرکه‌ای از آتش و خون، آن محفل‌هایی‌اند که در راستای منافع استراتژیک‌شان به‌هدفِ تغییر دادنِ مسیر "بهار عربی"، سیاست ترغیبِ عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های حاشیهٔ خلیج‌فارس را درپیش گرفتند تا با گسیلِ هزاران جنگجوی تا بُن دندان مسلح سلفی و وهابی و پرداختِ میلیاردها دلار برای تجهیزِ تسلیحاتی آنان و ادامه‌دار کردنِ جنگ داخلی در سوریه، ریشه‌های زندگانی و هستی مردم را از بیخ برآورند. اگر امروز سوریه، عراق، یمن، و لیبی در آتش جنگ و تروریسم می‌سوزند، و میلیون‌ها تن از شهروندان‌شان برای گریز از جهنمی که از میهن‌شان ساخته‌شده درتلاشند و به آب‌وآتش می‌زنند، مقصر سیاست‌گذارانِ "ناتو"اند.

رسانه‌های همگانی اروپا گویا فراموش کرده‌اند که در سال ۲۰۱۱ دخالت نظامی ناتو در لیبی زیر پوشش حمایت از اجرای قطعنامهٔ شورای امنیت سازمان ملل و به بهانهٔ دروغینِ کمک‌های انسانی و بشردوستانه و "جلوگیری از قتل‌عامِ مخالفانِ دولت معمر قذافی" و دفاع از دمکراسی، سقوط دولت قذافی را زمینه‌چینی کردند، و کشته شدن نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر و آوارگیِ ۲ میلیون نفر باعث شدند. در لیبی، درحال‌حاضر و سه

ادامه در صفحه ۸

ادامه تراژدی مهاجران ...

سال پس از پایان درگیری‌ها و به‌قدرت رسیدن افراط‌گرایان اسلامی، دولت مرکزی و رسمی و نهادهای قانونگذاری و قضائی‌ای سراسری وجود ندارد. هر بخش کشور در کنترل قبیله‌یی است، و پیرو این وضعیت،جنگی بی‌پایان و خونین بین نیروهای نظامی وابسته به این یا گروه همچنان ادامه دارد. از چندماه پیش، حضور آشکار نیروهای وابسته به "داعش" در منطقه "سرت" و عملکرد آن‌ها، تصویر واقعی و فاجعه‌بار امروز لیبی را تکمیل کرده است.

این رازی‌ست آشکار و برملا که دولت ایالات‌متحده، از سال‌ها پیش، در تلاش برای به‌وجود آوردنِ بی ثباتی در سوریه و به‌چالش کشیدن دولت مرکزی این کشور، به‌حمایت از نیروهای اسلامی ارتجاعی و "اخوان‌المسلمین" پرداخته است. در راستای همین تلاش، سیاست‌های ایالات‌متحده در منطقه خاورمیانه به‌منظورِ پیاده کردن طرح "خاورمیانه نوین"- با هدفِ برقراریِ موازنه قدرت موردنظرش برای حفظ منافع ایالات‌متحده در این منطقهٔ استراتژیک جهان- متوجه تغییر رژیم قانونی در سوریه به هر بهایی بوده است. در این رابطه، ایالات‌متحده و اتحادیهٔ اروپا- به‌ویژه دولت‌های حاکم در انگلستان و فرانسه و آلمان- از سال ۲۰۱۱ و زیر پوشش حمایت از مخالفانِ دولت سوریه و رئیس‌جمهورِ آن بشار اسد، بیشترین امکان‌های سیاسی، نظامی، مالی، و دیپلماتیک‌شان را در مسیر حمایت از نیروهای ارتجاعی اسلامی و شبه‌فاشیستی به‌کار زده‌اند. ترکیه، کشور عضو ناتو در خاورمیانه، و عربستان سعودی، قطر، و امارات متحدهٔ عربی، در جنگ داخلی سوریه درعمل در کنار نیروهای ارتجاعی وهابی و سلفی قرار گرفته‌اند و از آن‌ها حمایت مالی و تسلیحاتی گسترده می‌کنند. سران و سیاست‌گذاران ایالات‌متحده، در مهرماه گذشته، این واقعیت را آشکارا تصدیق کرده‌اند. درحال‌حاضر، نیروهای ارتجاعی مسلح- و ازجمله "داعش-" که از سوی ترکیه، عربستان سعودی، قطر، و امارات متحدهٔ عربی تأمین مالی می‌شوند، بخش‌های بزرگی از سوریه را در کنترل خود دارند. علاوه بر این، شهرهای اصلی سوریه در خلال جنگ داخلی به مخروبه تبدیل شده‌اند، و ساکنان آن‌ها همگی از شهرهای‌شان به دیگر کشورها مهاجرت کرده‌اند. بنا بر آمار سازمان‌های حقوق بشری، جنگ داخلی در سوریه تا کنون جابجایی و آواره شدن بیش از ۱۰ میلیون نفر از شهروندان این کشور را موجب شده است. ۳٫۵ میلیون نفر از این آوارگان جنگی در اردوگاه‌های پناهندگی در ترکیه، لبنان، و اردن- و در شرایطی بس دشوار- بسر می‌برند. نزدیک به ۵۰۰ هزار پناه‌جوی سوریه‌ای، در گریز از وضعیت جهنمی کشورشان، درصدد یافتن سکونت‌گاهی امن در اروپا و آمریکای شمالی برای ادامهٔ حیات‌اند، و در مسیر دستیابی به پناه‌گاهی، همهٔ بلاها و مصائب را به‌جان خریدارند.

بنابراین، راه‌حل معضلی که صدها هزار پناه‌جوی را از ناچاری به سوی اروپا کشانده است، پایان دادن به سیاست‌های جنگ‌افروزانه و مداخله‌جویانه و قطعِ حمایت از نیروهای اسلامی‌ای است که در سوریه برضد دولت این کشور می‌جنگند، و نیز هم‌زمان با این رویکرد که طبیعی، انسانی، و منطقی به‌نظر می‌رسد، حمایت از کوشش‌های صلح‌آمیز و مبتنی بر مذاکره میان نیروهای سیاسی سوریه در رابطه با آیندهٔ سیاسی این کشور است. راهِ مؤثر برای کاهش ابعاد فاجعه‌بار پناه‌جویی و جلوگیری از روند فزاینده مهاجرت‌ها به اروپا، به‌رسمیت شناختنِ حق حاکمیتِ ملت‌ها از سوی پیمان تجاوزگر ناتو و اعضای آن، عدم دخالت آن‌ها در امور داخلی کشورهای خاورمیانه، و توقفِ پشتیبانی از نیروهای ارتجاعی واپس‌گرا و فاشیستی‌ای همچون القاعده، داعش، و امثال آن‌هاست.

اما روی آوردن به چنین گزینه‌هایی، باسیاست‌های تجاوزگرانهٔ کنونیِ ایالات‌متحده و دیگر کشورهای ناتو همخوان نیست. مبارزهٔ جنبش جهانی صلح و نیروهای سیاسی ترقی‌خواه، در راستای بسیج گسترده‌ترین کارزارها به‌منظور قبولاندن گزینه‌های یاد شده در بالا به ایالات‌متحده و کشورهای عضو ناتو می‌باید باشد. تا صورت پذیرفتن چنین تغییرِ سیاست‌هایی، می‌بایست همه فریادهای اعتراضی بر سر سران اتحادیه اروپا می‌باید در جهت به‌وجود آمدن وضعیتی قانون‌مند به‌منظور پذیرش و ساکن شدن پناه‌جویان در کشورهای مورد درخواست‌شان باشد، چرا که هیچ گزینهٔ واقعی دیگری وجود ندارد.

ضرورتِ مبارزه در راهِ دست یافتن زنان زحمتکش به خواست‌های‌شان

سیاست‌های رژیم ولایت‌فقیه درخصوص حقوق و جایگاه زنان میهن ما در طول سه دههٔ اخیر، به تبعیضِ جنسیتی- طبقاتیِ فاجعه‌بار در جامعه منجر شده است. زنان طبقه‌ها و لایه‌های محروم جامعه بیشترین آسیب‌ها را از چنین سیاست و برنامه‌هایی متحمل شده‌اند. در حقیقت، زنان محروم و زحمتکش در آنِ واحد از اجرای برنامه‌های اقتصادی- اجتماعی ضدمردمی و سیاست‌های زن‌ستیزِ فرهنگی- اجتماعی لطمه دیده‌اند و زندگی‌شان به فقر و تیره‌روزی کشانده شدهٔ است.

در هفته‌های اخیر، طرح "صیانت از حریم حجاب و عفاف" را در دستورکار قرار داده است. خبرگزاری ایرنا، ۲۰ مردادماه، ازقول سخنگوی کمیسیون قضایی مجلس، گزارش داد: "موادی از طرح صیانت از حریم حجاب و عفاف تصویب شد که بر اساس آن رانندگان خودروهایی که کشف حجاب نمایند، ابتدا ۱۰۰ هزار تومان جریمه و سپس نمرهٔ منفی در گواهی‌نامه رانندگی آن‌ها منظور می‌شود."

طرح "صیانت از حجاب و عفاف"، دربردارندهٔ ۱۳ ماده است که از سوی کمیسیون قضایی مجلس زیر نام مبارزه با "بدحجابی" تدوین و تهیه شده است و هم‌اکنون ماده‌ها و تبصره‌های آن درحال بررسی و تصویب است. به‌گفتهٔ فرمانده نیروی انتظامی تهران، این نیرو از آمادگی کامل برای اجرای آن پس از تصویب برخوردار بوده و در قالب گشت‌های امنیت اجتماعی، امنیت اخلاقی، وجز این‌ها، آن را اجرایی خواهد کرد. گرچه مرکز پژوهش‌های مجلس نسبت به اجرای این طرح هشدار داده و اعلام کرده است چنین طرحی می‌تواند زمینهٔ مقاومت و اعتراض مردمی را به‌وجود آورد، اما واقعیت این است که برنامه‌های زن‌ستیزانهٔ رژیم به شکل‌های مختلف اجرا شده و می‌شود.

اعمال فشار و گسترش بیش‌ازپیش تبعیض جنسیتی بر ضد زنان میهن ما، در سیاست‌های رژیم برای دوران پساتحریم و احیای مناسبات با امپریالیسم ریشه دارد. این اقدام‌ها، بخشی از برنامهٔ مهار، سرکوب، کنترل، و مهندسی جنبش‌های اجتماعی‌اند. هدف، ایجاد هراس در جامعه به‌منظور حذف جنبش مردمی از معادله‌های سیاسی، به‌ویژه در دوران و مرحلهٔ نوین روابط رژیم ولایت‌فقیه با آمریکا و اتحادیهٔ اروپا است.

به‌علاوه، این‌گونه طرح‌ها در امتداد دیگر برنامه‌های زن‌ستیزانه و واپس‌گرایانه قرار دارد. مطابق آخرین آمارهای منتشرشده، در سال ۱۳۸۸ حدود ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از شاغلان (به‌طورعمده کارمند، پرستار، معلم، و کارگر) را زنان تشکیل داده‌اند. این آمار در سال ۱۳۹۳ به‌شدت کاهش یافته و به رقم کمی بیش از ۳ میلیون سقوط کرده است. بر اساس این برآورد رسمی، به‌طور میانگین هرساله بیش از ۱۰۰ هزار نفر از زنان کشور از چرخهٔ کار و فعالیت اجتماعی خارج شده‌اند.

خبرگزاری ایسنا، ۹ مردادماه، در گزارشی از قول معاون فنی و درآمد سازمان تأمین اجتماعی، نوشت: "بر اساس مطالعات، ۴۷ هزار زن که در یک بازهٔ زمانیِ ۱۸ ماهه از مرخصی شش‌ماههٔ زایمان استفاده کردند، در بازگشت به‌کار اخراج شدند." سطح دستمزد زنان نیز در بسیاری از کارهای مشابه با کار مردان، کمتر از همکاران مرد آنان است. همچنین نرخ بیکاری در میان زنان دو برابر نرخ بیکاری در میان مردان است.

از زمان اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها، زنان شاغل- به‌ویژه زنان کارگر و کارمند- نخستین قربانیان برنامهٔ تعدیل نیروی انسانی- یعنی اخراج‌ها- بوده‌اند. آزادسازیِ اقتصادی، قدرت خرید هزاران زن کارگر، معلم، و پرستار را به‌دنبال داشته است. اکثرِ این زنان سرپرست خانوار نیز محسوب می‌شوند.

زنان زحمتکش میهن ما درحالی که از اجرای برنامه‌هایی مانند خصوصی‌سازی، آزادسازیِ اقتصادی، و حذف یارانه‌ها، لطمه‌های جبران‌ناپذیری دیده‌اند و امنیت شغلی‌شان پایمال شده است، درعین‌حال درنتیجهٔ سیاست‌های مبتنی بر تبعیض جنسیتی، از امکان‌های مساوی و مشابه در جامعه نیز محروم مانده‌اند. مبارزه زنان زحمتکش به‌ضدِ تبعیض جنسیتی، با مبارزه با برنامه‌های اقتصادی- اجتماعی ضدمردمیِ رژیم، در پیوند بوده و است!

جنبشِ زنان، مبارزه‌ای در مسیر خواست‌هایِ مدنی

از موضوع‌های مهم در ارتباط با خواست‌های جنبش زنان در ایران، کانالیزه کردن، تقلیل، و بیان آن‌ها در چارچوب‌های تعیین‌شده از سوی رژیم ولایت‌فقیه، به‌وسیلهٔ مهره‌های مشخص در حاکمیت و یا نزدیک به حاکمیت است. روزنامه اطلاعات بین‌المللی، ۳ شهریورماه [به‌نقل از روزنامه شرق] مطلبی از اعظم نوری، دبیر مجمع زنان اصلاح‌طلب (معاون وزیر فرهنگ و ارشاد دولت اصلاحات)، را آورده که وی با اشاره به داستان استخدامش در وزارت امورخارجه- در اوایل انقلاب که به‌دلیل زن بودنش میسر نشد- و خبر انتصاب اولین سفیر زن در جمهوری اسلامی- که اخیراً اتفاق افتاده است- ازجمله، می‌نویسد: "امروز برای جامعه زنان ما جای بسی خشنودی است که معذوریت ۳۶ سال پیش وزارت امورخارجه برای استخدام بانوان و محدودیت به‌کارگیری زنان در بسیاری عرصه‌های دیگر، برطرف شده و در برهه‌ای از زمان قرار گرفته‌ایم که در عرصه دیپلماسی، آمادگی اعزام سفیر زن را پیدا کرده‌ایم. این اتفاق ناشی از راهی بس پرفرازونشیب است که زنان جامعه ما در این سال‌ها پیموده‌اند و قطعاً ۳۶ سال دیگر زنان ما در جایگاه‌هایی از تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در کشور قرار خواهند گرفت که امروز شاید تصورش قدری دور از ذهن و باورنکردنی باشد. محدودیت‌ها و محرومیت‌های روا شده در حق زنان - به‌عنوان نیمی از آحاد جامعه - که در گذر زمان از آن کاسته شده یا از بین رفته، دلیل اثبات آن است که آن محدودیت‌ها هیچ پشتوانه شرعی و قانونی نداشته که اگر چنین بود آنچه تاکنون بدان دست یافته‌ایم، غیرممکن می‌شد." نکته قابل‌تأمل در این سخنان آنجایی است که ایشان این "راهِ پرفرازونشیب" را "دور از ذهن و باورنکردنی" قلمداد کرده است. ما اطمینان کامل داریم که خانم اعظم نوری بر این موضوع واقفند که "راهِ پرفرازونشیبِ" زنان میهن ما، پیشینه‌ای بیش از یک‌صد سال دارد. سال‌های این پیشینه، آن فعالیت‌هایی از سوی زنان را دربر می‌گیرد که مستقل از حکومت‌های وقت انجام شده‌اند. اما مطالباتِ این "راهِ پرفرازونشیب"، آن‌طور که خانم نوری ادعا می‌کند، اتفاقاً برای دست‌یابی به پست‌های حکومتی نبوده است. ایشان ادعا می‌کند که محرومیت‌ها و محدودیت‌های روا شده به زنان در گذرِ زمان، کاسته و یا از بین رفته‌اند. چنین ادعای گزافی را حتی بسیاری از حکومتیان هم قبول ندارند. به‌نظر می‌رسد افق دید ایشان به یک یا چند مقام دولتی محدود می‌شود. اگر کاسته شدن و یا از بین رفتن محدودیت‌های روا شده به زنان بر پایهٔ ادعای خانم نوری جریان یافته است، پس باید نمرهٔ بسیار بالاتری به دولت احمدی‌نژاد داده می‌شد که برای نخستین بار در حکومت اسلامی، یک زن را به کرسی وزارت نشاند. برای اینکه ذهن ایشان را در این زمینه بیشتر روشن کنیم یادآوری می‌کنیم که: همین خانم سفیر جمهوری اسلامی چنانچه اجازهٔ سفر به خارج را نتواند از شوهرش کسب کند، از رفتن به حوزهٔ مأموریتش بازمی‌ماند. مسلماً اگر خانم سفیر بخواهد برای رفع این "معذوریت "۳۶ سال دیگر منتظر بماند، اصولاً بحث انتصاب یک زن به‌مقام سفیر بی‌معنا می‌شود. در پاکستان و بنگلادش زنانی بودند که به مقام نخست‌وزیری- یعنی بالاترین مقام اجرایی- رسیدند، اما آیا این بدان معنی بود که وضعیت زنان هم در این کشورها بهبود پیدا کرد؟ اتفاقاً این دو کشور [پاکستان و بنگلادش] کارنامه‌یی قابل قبول در زمینهٔ حقوق زنان ندارند و موارد زن‌ستیزی در آن فراوان گزارش می‌شوند.

فائزهٔ هاشمی، در مصاحبه‌یی با روزنامهٔ شرق، ۲۴ مردادماه، به کارهایی که برای زنان و حقوق آنان کرده است پرداخته و ازجمله گفت: "... موضوع دوچرخه‌سواری که در آن ایام به‌طرز عجیبی گل کرد و موردتوجه جوانان و به‌ویژه دخترهای جوان قرار گرفت، درصورتی‌که شعار من دوچرخه‌سواری نبود، کمک بزرگی به این موضوع کرد. درواقع گروه‌های فشار این موضوع را علیه من مطرح کردند و چنان روی آنتن بردند که من هر جا می‌رفتم سخنرانی کنم اولین چیزی که دخترها یا پسرها از من می‌پرسیدند این بود که آیا دوچرخه‌سواری آزاد می‌شود؟! این به دغدغهٔ آن‌ها تبدیل شده بود. شاید تبلیغات خودم در آن ایام این‌قدر نمی‌توانست همه‌جاگیر شود." در رابطه با این سخنان باید گفت، اینکه بعد از سال‌ها

زنان میهن ما حتی از دوچرخه‌سواری در خیابان‌های شهر هم محرومند بحث جداگانه‌ای است، اما سؤالی که دختر رفسنجانی و همفکرانش از جواب دادن به آن طفره می‌روند این است که: چه عامل‌ها و زمینه‌هایی این وضعیت را به‌وجود آورده‌اند که زنان میهن ما باید از ساده‌ترین خواست‌های اجتماعی‌شان همچون دوچرخه‌سواری محروم شوند و اشخاصی وابسته به حکومت فضایی را به‌وجود آورند تا در آن زنان بتوانند برای چند صباحی نفسی بکشند. این فرصت‌طلبان حکومتی درصددند که خواست‌های قشرهای گسترده و پراهمیت اجتماعی‌ای همچون زنان را در حد دوچرخه‌سواری و پست و مقام دولتی پایین بیاورند.

روزنامهٔ اعتماد، ۳ شهریورماه، نیز مطلبی را از فاطمه راکعی به‌چاپ رسانده است که در آن، ایشان می‌گوید: "... انتخاب خانم مولاوردی توسط آقای رییس‌جمهور به‌عنوان معاون بالاترین مقام اجرایی کشور در امور زنان و خانواده انتخاب درستی بود، ما در زمینه این انتخاب انتقاد خاصی از دولت نداشتیم. خانم مولاوردی با تفکری که دارند مسائل سیاسی را در این حوزه دخالت ندادند، تا جایی که زنان اصولگرا هم اکثراً با ما همفکر هستند و از انتخاب خانم مولاوردی رضایت دارند. او در حدی که در توان‌شان بود به‌عنوان معاون رییس‌جمهور تلاش کرده‌اند و در محور افقی و مدیریت‌های میانی توانسته‌اند از توانایی‌های بسیاری از زنان شایسته در پست‌های مختلف خصوصاً در پست مشاورین استانداران در حوزهٔ زنان و همین‌طور در پست مشاورین وزرا استفاده کنند. اما این برای حوزهٔ زنان کم است، به این دلیل که ما معتقدیم این‌طور نیست که زنان همواره در سمت مشاور در حوزه زنان باقی بمانند، یا در دانشگاه‌ها نقش ایفا کنند. ظرفیت‌ها در این حوزه بسیار بیشتر از این است. زنان می‌توانند به‌عنوان متخصص در زمینه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و جایگاه‌هایی مثل شوراهای عالی که در سراسر کشور وجود دارد، حضور فعال داشته باشند."

خانم راکعی ضمن تأکید بر این مسئله که شهین مولاوردی مسائل سیاسی را در این حوزه دخالت نمی‌دهد، معضل زنان را ارتقای شغلی آنان ارزیابی می‌کند. مسائل سیاسی همان خواست‌های بنیادین زنان است. در اینجا باید به خانم راکعی یادآوری کرد که، بر اساس قوانین موجود اشتغال به‌کار زنان با رضایت شوهر می‌تواند صورت بگیرد. اینجا بحث آزادیِ کارکردن برای زنان اهمیت بیشتری از ارتقای شغلی دارد. باوجود قانونِ فعلی، پیش کشیدن بحث ارتقای شغلی گمراه کردن زنان از مطالبات واقعی‌شان است. در اینجا لازم می‌دانیم این نکته را یادآور شویم که، باتوجه به ماهیت این نیروها نباید انتظاری بیش از آن‌ها داشت. در همین ارتباط، خانم زهرا شجاعی، معاون آقای محمد خاتمی [رئیس‌جمهور اسبق] در امور زنان، در مصاحبه با روزنامهٔ اعتماد، ۸ شهریورماه، به بررسی کارنامه دولت روحانی پرداخته است و عملکرد این دولت در زمینهٔ داخلی را این‌چنین تشریح می‌کند: "... به‌نظر می‌آید دولت در عرصهٔ سیاست داخلی بیشتر ملاحظهٔ جناح اصولگرا را کرد تا ملاحظه جناح اصلاح‌طلب را. به‌بیان‌دیگر، تعادل در سیاست داخلی حفظ نشد، به‌ویژه در انتخاب نیروها مثل انتخاب استانداران و فرمانداران که مسئولیت سیاست داخلی با آن‌هاست." زهرا شجاعی، در قسمتی دیگر از این مصاحبه، به عملکرد شهین مولاوردی می‌پردازد و می‌گوید: "... کوچک کردن و کم کردن پست‌های دولتی سبب شده است خانم مولاوردی هم از درون دولت تحت فشار قرار بگیرد و هم از بیرون دولت و منتقدان. اما نکتهٔ مهم این است که همدلی و همراهی و جدیت و پشتیبانی که من به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور در امور زنان داشتم ایشان از رئیس‌جمهور و کل کابینه ندارد. به‌بیان‌دیگر، بحث زنان برای کابینهٔ آقای روحانی هنوز به‌طورجدی مطرح نیست." خود زهرا شجاعی هم اعتراف می‌کند که تلاش شهین مولاوردی معطوف به گرفتن پست و مقام‌های دولتی برای زنان است، اما حتی در همین حد هم، نه خود روحانی و نه دیگر اعضای کابینه به این خواستِ حداقلی رغبتی نشان نمی‌دهند. معنی این سخنان این

ادامه در صفحه ۱۱